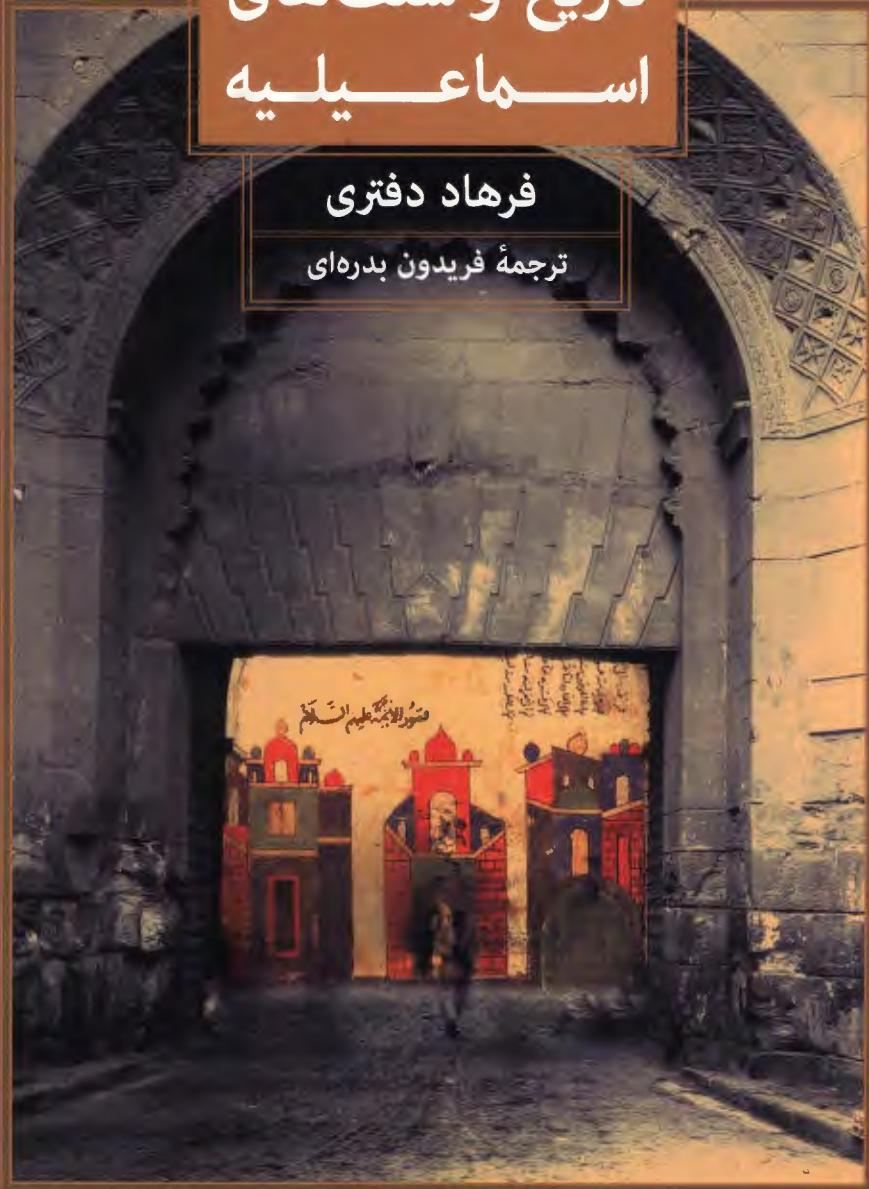


تاریخ و سنت‌های اسماعیلیه

فرهاد دفتری

ترجمهٔ فریدون بدره‌ای



اسماعیلیان پس از شیعیان دوازده امامی (انوی عشری) دومین جماعت بزرگ مسلمانان شیعی مذهب را تشکیل می‌دهند، و امروز به عنوان اقلیت‌های دینی در بیش از بیست و پنج کشور در آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکای شمالی پراکنده هستند. با کشف و مطالعه آثار بی‌شمار از متون اصیل اسماعیلی که در مجموعه‌های خصوصی در یمن، سوریه (شام)، ایران، آسیای مرکزی و هند محفوظ مانده‌اند، انقلابی در تحقیقات اسماعیلی پدید آمده. بسیاری از این متون، که عمدتاً به زبانهای عربی و فارسی نگارش یافته‌اند، ویراسته و منتشر شده‌اند و یا به صورت دستنویس در دسترس محققان قرار گرفته‌اند، و بدین ترتیب به پیشرفت قابل توجهی در مطالعات جدید اسماعیلی کمک کرده‌اند.

در کتاب حاضر دکتر فرهاد دفتری نخستین ترکیب جامع و مفصلی از تاریخ پیچیده اسماعیلیه را از آغاز تا امروز عرضه می‌دارد. شرحی که مؤلف عرضه می‌کند، پیشرفت مطالعات جدید اسماعیلی را که در دستنویس‌های تازه یافت شده، متون ویرایش یافته و کتابها و مقالات پراکنده تبلور یافته‌اند، به طور واضح و دقیق منعکس می‌کند و این نتایج پراکنده را با دقت و بدین هیچگونه پیش فرضی در هم تلفیق کرده و به صورت کتابی خواندنی ارائه می‌دهد. تمام دوره‌ها و مراحل مختلف تاریخ اسماعیلیه مانند دوره نخستین، دوره فاطمی، دوره الموت در تاریخ نزاریان، دوران بعد از الموت در تاریخ نزاریان تا زمان حاضر و نیز تاریخ اسماعیلیان مستعلوی از ابتدای حال، در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند. افزون بر این، فصل اول کتاب به بررسی پیشرفت در مطالعات اسماعیلی اختصاص یافته و پس از آن یک فصل کامل به سرآغاز و تاریخ اولیه شیعیان امامی، تخصیص یافته است.

بدون تردید، این کتاب مرجعی معتبر در جنبه‌های مختلف تشیع به طور کلی و تاریخ اسماعیلیه به طور اخضاعی باشد.



ISBN 964-6138-45-4



9 789646 138452

۵۰۰۰۰ تومان

تاریخ و سنت‌های اسماعیلیه

دکتر فرهاد دفتری

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای



سروشانه	دفتری، فرهاد، -۱۳۱۷:
عنوان و نام پدیدآور	Farhad Daftary
مشخصات نشر	تاریخ و سنت‌های اسماعیلیه / فرهاد دفتری؛ ترجمه فریدون بدره‌ای.
مشخصات ظاهري	تهران: فرزان روز، ۱۳۹۱.
شابک	: ۱۰۳۰ ص: مصور.
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۹۶۴-۳۲۱-۳۷۰-۱:
پاددادشت	فیبا:
پاددادشت	عنوان اصلی: The Ismailis: their History and Doctrines, 2 nd . Ed, 2007
پاددادشت	کتابنامه:
پاددادشت	نماه:
موضوع	اسماعیلیه - عقاید
موضوع	اسماعیلیه
شناسه افزوده	بدره‌ای، فریدون، -۱۳۱۵، مترجم
ردۀ بنده کنگره	BP ۲۴۰. ۷/۲۱۹۱:
ردۀ بنده دیوبی	۲۹۷/۵۳۵:
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۱۱۰۰۱:

This is an authorized Persian translation of "The Ismailis Their History and Doctrines" by Farhad Daftary
originally published by Cambridge University Press 2011



تاریخ و سنت‌های اسماعیلیه فرهاد دفتری

ترجمه: فریدون بدره‌ای؛ ویرایش: شکوه ذاکری

چاپ اول: ۱۳۹۳

تیراژ: ۴۵۰۰ نسخه؛ قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

ناظر چاپ: مجتبی مقدم؛ طراح جلد: شرکت طراحی باتیس

حروف نگاری: شبستری؛ لیتوگرافی: ارغوان

چاپ: شمشاد؛ صحافی: تاجیک

حق چاپ و نشر محفوظ است.



میدان ونک، خیابان گاندی شمالی، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس: ۸۸۸۲۲۴۷ - ۸۸۸۷۲۴۹۹۹

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail: info@farzandpublishers.com

www.farzandpublishers.com/ www.farzandpublishers.ir

فهرست مطالب

تصاویر و نقشه‌ها
سخنی از ولفرد مادلونگ
پیشگفتاربر ویرایش اول
پیشگفتاربر ویرایش دوم
یادداشتی درباره متن و اختصارات
نوزده
فصل اول / مقدمه: پیشرفت پژوهش درباره اسماعیلیان
۱
مراحل تاریخ اسماعیلیه
۲
تاریخ‌نگاری اسماعیلی
۵
نوشته‌های ضد اسماعیلی توسط مسلمانان دیگر
۸
تصورات اروپاییان سده‌های میانه از اسماعیلیان
۱۲
دیدگاه‌های خاورشناسان
۲۹
پیشرفت‌های جدید در مطالعات اسماعیلی
۳۹
فصل دوم / سرآغازها و نخستین تحولات تشیع
۴۵
سرآغازهای تشیع
۴۷
تاریخ اولیه تشیع
۵۳
مختار و «موالی»
۶۶
کیسانیه، «غلات» و امامیه نخستین
۷۳
امامت امام جعفر صادق(ع) و عباسیان
۹۱
تعالیم امام جعفر صادق(ع)
۱۰۲
فصل سوم / اسماعیلیه نخستین
۱۱۱
قدیمی‌ترین اسماعیلیان
۱۱۲
«دعوت» اسماعیلی در قرن سوم / نهم
۱۲۵

۱۴۷	شقاق اسماعیلی- قرمطی در سال ۱۰۹۹/۲۸۶
۱۵۹	استقرار دولت فاطمی
۱۶۲	جنبهای از تعالیم اولیه اسماعیلیه
فصل چهارم / دوره فاطمی تا سال ۱۰۹۴/۴۸۷: «دولت» و «دعوت»	
۱۷۳	تحکیم مبانی خلافت فاطمی در شمال افریقا
۱۷۷	مروری دیگر بر جوامع قرمطی
۱۸۶	معز و فتح مصر
۱۹۶	سیاست دینی معز
۲۰۵	قاضی نعمان و فقه اسماعیلی
۲۱۶	العزیز و لشکرکشی‌های فاطمیان به شام
۲۲۲	الحاکم، «دعوت» اسماعیلی و جنبش دروزیه
۲۲۸	الظاهر و سیت‌المُلک
۲۴۰	دوره طولانی حکومت مستنصر
۲۶۳	سازمان «دولت» فاطمی و «دعوت» اسماعیلی
۲۷۷	تفکر فلسفی- اسماعیلی «داعیان» ایرانی
۲۹۱	اخوان الصفا و رسائل آنان
فصل پنجم / فاطمیان متأخر و اسماعیلیه مستعلوی	
۲۹۵	شقاق نزاری- مستعلوی در ۱۰۹۴/۴۸۷
۲۹۹	مستعلوی و آمر
۳۰۱	حافظ و شقاق حافظی- طبی
۳۰۴	فاطمیان متأخر و اسماعیلیه حافظی نخستین
۳۰۷	«دعوت» حافظی- مستعلوی در یمن
۳۱۶	سرآغازهای «دعوت» طبی- مستعلوی در یمن
۳۲۳	وجوه اندیشه‌های طبی
۳۲۲	آغاز «دعوت» طبی در هند
۳۴۱	شقاق داودی- سلیمانی- علوی در اسماعیلیه طبی
۳۴۵	«دعوت» و جامعه بُهره‌های داودی
۳۴۸	«دعوت» و جامعه سلیمانی
۳۶۳	

۳۷۱	فصل ششم / تاریخ اسماعیلیه نزاری در دوره الموت
۳۷۴	تاریخنگاری اسماعیلیه نزاری
۳۸۳	حسن صباح و منازعه اسماعیلیان ایران
۴۰۸	آغاز فعالیت‌های نزاری در شام
۴۱۴	تحکیم دولت نزاری و عقیده «تعلیم»
۴۲۵	بزرگ‌امید و وقه‌افتادن در نزاع نزاری- سلجوقی
۴۳۸	محمد بن بزرگ‌امید
۴۴۲	اعلام قیامت
۴۵۲	سنان و نزاریان شام
۴۶۲	تجدید روابط با اسلام اهل سنت
۴۶۵	علاءالدین محمد سوم و اندیشه‌های نزاری این دوره
۴۷۶	واپسین دهه‌های دولت نزاری

۴۹۷	فصل هفتم / سده‌های بعد از سقوط الموت و تحولات جدید در تاریخ اسماعیلیه نزاری
۴۹۷	الگوهای مشکلات تحقیق در تاریخ نزاری بعد از الموت
۵۰۵	نخستین سده‌های بعد از الموت و روابط نزاریان با صوفیان
۵۲۰	دوره احیای انجдан در تاریخ اسماعیلیه نزاری
۵۴۴	خوجه‌های نزاری و اسماعیلیه سنت پنجم
۵۵۵	امامان محمدشاهی و نزاریان آسیای میانه
۵۶۱	امامان متأخر نزاریان قاسم‌شاهی
۵۷۰	آفاخانها و عصر جدید در تاریخ نزاری

۶۲۳	تسبیحات و شجره‌های امامان و «داعیان»
۶۳۳	فهرست اصطلاحات
۶۴۵	یادداشت‌ها
۸۸۳	کتاب‌شناسی
۹۱۵	نمايه

تصاویر و نقشه‌ها

تصاویر

۱. باب الفتوح، قاهره، یکی از سه دروازه باقی‌مانده عصر فاطمیان در شهر قاهره (عکس از آرشیو عکس کرسول، موزه اشمونی، آکسفورد، neg. c. 3623)
۲. مسجد الحاکم، قاهره (عکس: جاناتان بلوم)
۳. (الف) رو و (ب) پشت سکه دینار امام اسماعیلی نزار المصطفی لدین الله، ضرب شده در اسکندریه در تاریخ ۱۰۹۵/۴۸۸ (عکس: « مؤسسه مطالعات اسماعیلی »)
۴. صخره‌الموت با قلعه‌الموت بر تارک آن، چنان‌که از سمت جنوب دیده می‌شود. (عکس: مجموعه مؤلف)
۵. بعضی از استحکامات روی صخره‌الموت، چنان‌که از سمت شمال غربی دیده می‌شود. (عکس: مجموعه مؤلف)
۶. منظره عمومی صخره و قلعه‌لمسر (عکس: مجموعه مؤلف)
۷. قلعه شمیران در طارم، ایران (عکس: مجموعه مؤلف)
۸. صخره‌گردکوه با قلعه‌گردکوه بر تارک آن، چنان‌که از جنوب دیده می‌شود. (عکس: رعنا جلالی)
۹. قلعه قائن در خراسان (عکس: پیتر ویلی)
۱۰. قلعه مصیاف در سوریه، منظره کلی از سمت مشرق (عکس: پیتر ویلی)
۱۱. قلعه خوابی در سوریه، باروی شمالی آن در اینجا دیده می‌شود. (عکس: پیتر ویلی)
۱۲. قلعه کهف در سوریه (عکس: پیتر ویلی)
۱۳. مقبره امام مستنصر بالله دوم (شاه قلندر)، انجدان، در حدود ۱۴۸۰/۸۸۵ ساخته شده است. (عکس: مجموعه مؤلف)
۱۴. مقبره امام مستنصر بالله سوم (شاه غریب)، انجدان، در حدود ۱۴۹۸/۹۰۴ ساخته شده است. (عکس: مجموعه مؤلف)

۱۵. سنگ‌نبشته‌ای به تاریخ ۱۰۳۶/۱۶۲۷ که، در آن، فرمان شاه عباس اول صفوی درباره امام امیر خلیل الله انجدانی صادر شده است. مؤلف این سنگ‌نبشته را در ۱۹۷۶ در انجдан کشف کرد. (عکس: مجموعه مؤلف)
۱۶. مقبره بازسازی شده امام شاه نزار دوم، جانب شمالی آن، کهک (عکس: مجموعه مؤلف)
۱۷. سنگ قبر امام شاه نزار دوم (وفات: ۱۱۳۴/۱۷۲۲)، (عکس: مجموعه مؤلف)
۱۸. بخش باقی مانده از دیواری که مجتمع اقامتگاه آقا خان اول را محصور می‌ساخته است. محلات (عکس: مجموعه مؤلف)
۱۹. منظره عمومی ارگ بم، در کرمان، در سال‌های ۱۹۸۰ (عکس: مسعود معصومی)
۲۰. حسن علی شاه، آقا خان اول (عکس: مجموعه مؤلف)
۲۱. آقا خان اول و آقا علی شاه، آقا خان دوم (عکس اصلی: مجموعه مؤلف)
۲۲. یکی از نووهای آقا خان اول، بمبئی (عکس: پ. ووچینو، اصل آن در مجموعه عکس‌های مؤلف)
۲۳. سلطان محمد شاه، آقا خان سوم (عکس: مجموعه مؤلف)
۲۴. عالی جاه شاه کریم‌الحسینی، آقا خان چهارم، امام فعلی اسماعیلیان نزاری (عکس: « مؤسسه مطالعات اسماعیلی »)
۲۵. بعضی از سران جامعه اسماعیلیان نزاری خراسان. مؤلف با عینک در وسط آنان ایستاده است، در زیاد، ۱۹۸۵ (عکس: مجموعه مؤلف)

نقشه‌ها

۱. خلافت فاطمی در اوج اقتدار آن، نیمه دوم قرن چهارم/دهم
۲. خاور نزدیک، ایران و سرزمین‌های اطراف در سده‌های میانه

سخنی از ویلفرد مادلونگ

بررسی تاریخ کیش اسماعیلی که برای مدت درازی عمدتاً مبتنی بر شرح‌ها و روایاتِ جدلی و تحریف شده مخالفان و معاندان بود، از زمان جنگ جهانی اول، در نتیجه کشف مجموعه‌های خصوصی بزرگی از آثار موثق اسماعیلی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و هند، تغییر کلی یافته است. بسیاری از متن‌های اصلی که قبلًا جوامع اسماعیلی آنها را از دسترس خارجیان مخفی می‌داشتند، اکنون انتشار یافته است یا به صورت دست‌نویس و نسخه خطی برای بررسی محققان در دسترس است. با آنکه شمار نسبتاً کوچکی از محققان در شرق و غرب به جد در پی چنین بررسی‌ای بوده‌اند، پیشرفت در پرده‌برداشتن از داستان جنبش اسماعیلی در شاخه‌های مختلف آن و تحول و تکامل اندیشه دینی اسماعیلی استوار و پیوسته بوده است. وجهه عده و مشخصات اصلی این اندیشه و دگردیسی‌های آن در سیر اغلب حوادث مصیبت‌زا که بر جوامع پراکنده اسماعیلی اثرگذار بوده، آشکار شده است. اما یقیناً هنوز در دانش ما از این تحولات شکاف‌های بزرگی باقی مانده است که برخی از آنها ممکن است به علت نبودن منابع ترمیم‌شان دشوار باشد. گذشته از این، دانشمندان درباره بعضی از پرسش‌های بنیادی، به ویژه آنها که مربوط به مراحل آغازین کیش اسماعیلی هستند، هنوز به تواافق نرسیده‌اند. مع‌هذا این مشکلات نتوانسته پیشرفت‌هایی را که در مطالعه تاریخ اسماعیلیه حاصل شده است مستور بدارد، زیرا این پیشرفت‌ها هم کلیات تاریخ یکی از شاخه‌های بزرگ اسلام شیعی را می‌سرمی‌سازد و هم مبنای درستی برای تحقیقات مفصل‌تر بیشتر می‌گذارد.

در مجلد حاضر، دکتر فرهاد دفتری نخستین ترکیب جامع و مفصل را از تاریخ پیچیده اسماعیلیه عرضه می‌دارد. عرضه‌وى کاملاً منعکس‌کننده پیشرفت بررسی‌های اخیر است که در متون پراکنده، تکنگاشتها و مقالات آمده است و وی آنها را در یک روایت و شرح خواندنی هموار تلقیق و تدوین کرده است. کتاب در بعضی زمینه‌ها، به ویژه در زمینه

دوازده تاریخ و سنت‌های اسماععیلیه

تحولات جدید، عرصه کاملاً نوی را ارائه می‌کند. این کتاب را بدون تردید نه تنها دانشجویان بلکه همه خوانندگانی که از دیدگاهی محققانه به وجوه تاریخ اسماععیلیه علاقه‌مند باشند، به عنوان یک مرجع کلی خواهند ستد.

ولفرد مادلونگ

استاد عربی دانشگاه آکسفُرد

پیشگفتار بر ویرایش اول

اسماعیلیه که پس از شیعیان دوازده امامی، دومین جامعه بزرگ شیعی رادر جهان اسلام به وجود می آورند در بیش از بیست کشور در آسیا، افریقا، اروپا و امریکا پراکنده هستند. این کتاب تاریخ و معتقدات جنبش اسماعیلی را از سرآغازهای آن تا امروز، یعنی دوره‌ای نزدیک هزار و دویست سال را پیگیری می‌کند.

سرآغازهای تسنن و تشیع را که دو بخش عمدۀ اسلام هستند می‌توان به بحرانی که پس از رحلت پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، بر سر جانشینی او در جامعه نوپای اسلام درگرفت، ردیابی کرد؛ هرچند مبانی عقیدتی این تقسیم به تدریج طی چندین قرن تکامل یافت. با گذشت زمان، اسلام شیعی، نظریه اقلیتی، به گروههای مختلفی تقسیم شد که بسیاری از آنها عمری کوتاه داشتند. اما تشیع امامی که میراث اولیۀ مشترک چندین جامعه شیعی را، به ویژه دوازده امامیان و اسماعیلیان فراهم آورد، استثنایی عمدۀ بر این روند بود.

اسماعیلیان تاریخی طولانی و پرماجرا داشته‌اند. در سده‌های میانه آنها دو بار دولتی از آن خود تأسیس نهادند و برای دوره‌های طولانی نقشی مهم در صحنۀ تاریخی جهان اسلام بازی کردند. اسماعیلیان در قرن دوم از تاریخ خود نخستین خلافت شیعی را به زمامت خلیفه - امامان فاطمی بنیان گذاشتند. همچنین در دورۀ فاطمیان کمکهای شایانی به اندیشه و فرهنگ اسلامی کردند. بعداً، پس از شقاقی که اسماعیلیه را به شاخه‌های نزاری و مستعلوی تقسیم کرد، رهبران نزاری موفق شدند دولت همبسته‌ای با دژها و قلعه‌های کوهستانی متعدد و سرزمین‌های پراکنده‌ای که از مشرق ایران تا شام (سوریه) گسترده بود، تأسیس کنند. دولت نزاری فقط در برابر یورش مغولان همه‌جا فاتح از پای درآمد. پس از آن، اسماعیلیان دیگر اقتدار و اهمیت سیاسی به دست نیاوردند و به صورت

جوامع کوچک مسلمان شیعی در بسیاری از سرزمین‌ها باقی ماندند. ولی در نیمة دوم قرن هیجدهم رهبران و پیشوایان روحانی یا امامان اکثریت نزاریان از اختفا بیرون آمدند و فعالانه در بعضی از رویدادهای سیاسی ایران و سپس هند بریتانیا شرکت جستند. بعدها آنها تحت عنوان موروثی خود یعنی آفاخان شهرت و آوازه بین‌المللی یافتند.

اسماعیلیان تقریباً پیوسته با دشمنی اکثر سلسله و گروه‌های مسلمان مواجه بوده‌اند. در حقیقت آنان از جمله جوامعی بوده‌اند که در دنیای اسلامی به شدیدترین وجه دستخوش تعقیب و آزار بوده‌اند. در نتیجه، آنان مجبور بوده‌اند که بیشتر اوقات در خفا به سر برند و تعالیم و نوشه‌های خود را پنهان کنند. در چنین اوضاع و احوالی اسماعیلیان تا چند دهه پیش عمدتاً بر مبنای شرح و توصیف‌های خصم‌انه که دشمنان آنان پرداخته بودند، از جمله نوشه‌های اکثریت تاریخ‌نگاران، متکلمان، ملل و نحل‌نویسان و اهل جدل مسلمان، و نیز داستان‌های تخیلی که وقایع نگاران غربی جنگ‌های صلیبی پدید آورده بودند بررسی شدند و مورد قضاوت قرار گرفتند. صلیبیون که با نزاریان شام معارضات داشتند همچنین مسئول‌اند که افراد این فرقه را که پیروان «شیخ الجبل» (پیر مرد کوهستان) بودند به عنوان «آدمکشان» در اروپا مشهور ساخته‌اند؛ نام‌گذاری غلطی که متأسفانه هنوز گاهی به وسیله بعضی نویسندهای بر کل شاخه نزاری اسماعیلیه اطلاق می‌شود. همین منابع ضد اسماعیلی مبنا و پایه‌ای برای مطالعات شرق‌شناسان قرن نوزدهم درباره جنبه‌های متفاوتی از جنبش اسماعیلیه فراهم آوردند.

هر آینه در قرن بیستم مطالعات اسماعیلی، به ویژه از سال‌های ۱۹۳۰، بر اثر کشف و بررسی تعداد زیادی دست‌نوشه‌های اسماعیلی که در هند، آسیای میانه، و یمن محفوظ مانده بود دگرگونی پذیرفت. بسیاری از این متن‌های اسماعیلی، از جمله رسالات قدیمی دوره فاطمیان، به تدریج ویراسته و چاپ شده است. قابل دسترس بودن تازه آثار و منابع اصیل اسماعیلی گروه کوچکی از متخصصان را که آغازگر آنان و لادیمیر ایوانوف^۱ بود، قادر ساخت که مطالعات مهمی در این زمینه به عمل آورند. در نتیجه پیشرفت‌های جدید در بررسی‌های اسماعیلی اکنون ما شناخت و تفہم بهتری از ماهیت واقعی جنبش اسماعیلی داریم و این شناخت تجدیدنظر اساسی در اندیشه‌هایی که قبلًا در این باره داشته‌ایم ضروری می‌سازد.

هدف این بررسی آن است که به شیوه‌ای پیوسته نتایج پژوهش‌های جدید را درباره

تاریخ و عقاید اسماعیلیان ارائه کند. با استناد و اتکا به تعداد زیادی از متون اسماعیلی و دیگر منابع اصلی، و نیز آثار مراجع جدید، این کتاب بر آن است که همه مراحل عمده و رویدادهایی را که در تحول و تکامل کیش اسماعیلی پیش آمده است، عرضه بدارد.

تاریخ تکوین این کتاب به بیش از [چهار] دهه پیش می‌رسد؛ یعنی هنگامی که من دانشجوی دوره دکترا در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بودم و شروع به مکاتبه با ولادیمیر ایوانوف، الهام‌بخش اصلی خود برای علاقه‌مندی به مطالعات اسماعیلی کردم. اما بخش عمده کتاب در تهران میان سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۷ نوشته شد؛ یعنی در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی در ایران. بعد از آن در بعضی از بخش‌ها تجدیدنظر کردم و مطالب زیادی بر یادداشت‌ها و پانوشت‌ها و مراجع و منابع درآفزودم. در اجرای این پژوهش، من طی سال‌ها از مجموعه‌های خصوصی چندین کتابخانه عمومی در تهران، پاریس، لندن و جاهای دیگر بهره بردم. من به خصوص مدیون « مؤسسه مطالعات اسماعیلی » در لندن هستم که دست‌نویس‌های اسماعیلی خود را در اختیار گذاشت.

پروفسور ویلفرد مادلونگ¹، استاد دانشگاه آکسفورد، نسخه ماشین‌شده این کتاب را سراسر خواند و پیشنهادهای ارزشمندی برای اصلاح آن کرد و مرا از چندین خط و نادرستی بازداشت. از این رخود را مدیون و سپاسگزار او می‌دانم.

تعدادی از دوستان مرا در سفرهای تحقیقاتی ام به الموت، لمسر، گردکوه، انجдан، دزباد، و دیگر اماکن اسماعیلی در ایران، یا به راه‌های مختلف دیگر در بهانجام رسانیدن این کتاب کمک کردند. من از همه آنان متشکرم. به خصوص مدیون میترا رزمجو به خاطر قضاوت‌های ادبیانه و ویراستاری دقیق او هستم؛ از محمد ر. مقتدر برای آماده کردن ترسیم اولیه نقشه (دوم)؛ و از عزیزه عضدی که اجازه داد از دانش عمیق او در زبان‌های آلمانی و روسی بهره‌مند گردم؛ و از سورزان وان دوین به خاطر نسخه پردازی نهایی کتاب برای چاپ نیز سپاسگزارم. ایرج باقرزاده با اینکه با برنامه‌های انتشاراتی خود در لندن سخت مشغول بود، برای راهنمایی من در مسائل انتشار فرست صمیم قلب از فریده آقاخان که پیوسته منبع الهام و یاری من در طول سال‌ها بوده است، متشکرم.

بالآخره، فرشته که نه تنها مشوق من در نوشنی این کتاب بود و سپس مرا در طی نوشنی آن تحمل کرد، بلکه از بسیاری از مکان‌ها و ساحت‌های اسماعیلی، بعضی وقت‌ها با

به خطر افکنندن سلامت خود، عکس گرفت و پیش نویس های مختلف کتاب را ماشین کرد.
من هرگز نمی توانم شکر زحمات او را چنان که بایسته است بگذارم. لذا این کتاب را به
عنوان نموداری از حق شناسی عمیق خود به او تقدیم می کنم.

پیشگفتار بر ویرایش دوم

قسمت اعظم متن اصلی این کتاب در نیمة دهه ۱۹۸۰ به اتمام رسید. پس از افزودن اندک مطالبی دیگر، نخستین ویرایش آن در ۱۹۹۰ انتشار یافت. به عنوان نخستین تاریخ جامع اسماعیلیان که نتایج پراکنده تحقیقات جدید را در این زمینه با هم تلفیق و ترکیب کرده بود، کتاب را جامعه دانشگاهی و اهل علم و نیز اسماعیلیان سراسر جهان به خوبی استقبال کردند. در نتیجه، کتاب چندین بار تجدید چاپ شد و، علاوه بر آن، به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، ترکی و تاجیکی (سریلیکی) ترجمه گشت. ترجمة فارسی تاریخ و عقاید اسماعیلیه جایزه «بهترین کتاب سال» را در جمهوری اسلامی ایران به دست آورد که تمجیدی غیرمنتظره بود.

در این میان، من در ۱۹۸۸ به « مؤسسه مطالعات اسماعیلی » در لندن پیوستم که به عنوان مرکز بین‌المللی برای مطالعات اسماعیلی فعالیت می‌کند. پیشرفت در این زمینه از مطالعات اسلامی طی دو دهه اخیر با سرعت حیرت‌بخشی، چنان‌که در کتاب من به نام ادبیات اسماعیلی: کتاب‌شناسی منابع و بررسی‌ها (۲۰۰۴) انعکاس یافته است، به جلو رفته است و، در همان حال، تحقیقات و پژوهش‌های خود من نیز از مراحل مقدماتی و آغازین آن در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ درگذشته است. همه اینها تدارک ویرایش دومی با تجدیدنظر کامل از کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه را ضروری می‌ساخت. در این ویرایش جدید، بسیاری از بخش‌های فصول کتاب از نو نوشته شده یا در آنها تجدید نظر اساسی و مطالب جدید بسیاری در سراسر متن کتاب افزوده شده است. گذشته از این، توضیح و تفسیرهای اعتقادی دقیق‌تر ارائه شده است تا چشم‌اندازهای علمی اخیر را درباره وجوده مختلف تفکر و اندیشه اسماعیلی بیشتر منعکس سازد. برای آنکه دسترسی به مطالب کتاب بهتر شود، برای هر فصل سرعنوان‌های فرعی متعدد تدارک دیده شده است. بالآخره،

پیوسته کوشش شده است که یادداشت‌های پایان کتاب، توصیف‌های کتاب‌شناختی و مرجع‌ها به روز شود چنان‌که انتشارات مهم دو دهه گذشته را دربر داشته باشد. این ویرایش دوم، «گزینه کتاب‌شناسی» مفصل‌تری را، علاوه بر تصاویر جدید و یک نقشه دیگر، شامل می‌شود.

عده‌ای از همکاران در « مؤسسه مطالعات اسماعیلی » در تدارک این ویرایش کمک کرده‌اند. به‌ویژه من باید مراتب سپاسگزاری خود را از نادیا هولمز به خاطر دقت و سواس‌گونه‌ای که در تهیه پیش‌نویس‌های مختلف نسخه تایپ شده به کار برد، از ایزابل میلر به خاطر ویراستاری دقیقش، و از پاتریشیا سالازار به خاطر سرعت و تسهیلاتی که در امور مربوط به چاپ کتاب فراهم آورد، ابراز دارم.

یادداشتی درباره متن و اختصارات

نظام نویسه‌گردانی به کار رفته در این کتاب برای واژه‌ها و اسم‌ها از خط عربی همان است که در ویرایش دوم (چاپ جدید) دائرة المعارف اسلام به کار رفته است با دو تغییر؛ یعنی برای «ج» به جای زه فقط زو برای «ق» به جای گنویسه گ به کار برد شده است. برای حفظ یکنواختی و یکستی، همان نظام برای نام‌ها و واژه‌های فارسی به کار رفته است جز آنکه به جای چ و گاهی چ به جای چ آورده شده است. گذشته این، کوشش شده است برای نام‌های ترکی و مغولی از نظام واکه‌ای پرداخته‌تری استفاده شود، مثلاً به جای Hülägü صورت دقیق‌تر Hülegü را آورده‌ایم.

در پی سال‌های قمری تقویم اسلامی، به طور کلی در سراسر متن و در یادداشت‌های پایانی، به استثنای فصل اول، معادل آنها به سال شمسی در تقویم گریگوری آورده شده است (مثلاً 6th/12th century). سال‌های دوره اسلامی که از هجرت حضرت محمد، پیامبر اسلام، از مکه به مدینه یعنی ژوئیه ۶۲۲ میلادی آغاز می‌شود و معمولاً در زبان لاتین به اختصار بادو حرف AH (anno Hegirae) نموده می‌شود، به معادل آنها در سال مسیحی به اختصار AD (anno Domini) بر مبنای جداول تبدیلی در کتاب Greville S.P. Freeman-Grenville, *The Muslim and Christian Calendars* (London, 1963)¹

برگردانده شده است. در ایران تقویم اسلامی شمسی رسماً در دهه ۱۹۲۰ اتخاذ شد. بنابراین، تاریخ آثاری که در ایران جدید چاپ شده، به سال شمسی داده شده است (که در

۱. این کتاب تحت عنوان تقویم‌های اسلامی و مسیحی و جدول‌های تبدیل آنها به یکدیگر به وسیله همین مترجم به فارسی برگردانده شده و در ۱۳۵۹ به همت انتشارات قلم به چاپ رسیده است. — مترجم

کتاب‌شناسی به صورت ش[Sh] مختصر شده است). سال شمسی ایران با سال مسیحی مطابقت دارد و آغاز آن به ۲۱ مارس سال مسیحی می‌افتد.

اختصارات

<i>AIEO</i>	<i>Annales de l'Institut d'Etudes Orientales</i>
<i>AIM</i>	D. Cortese, <i>Arabic Ismaili Manuscripts: The Zāhid 'Alī Collection in the Library of the Institute of Ismaili Studies</i>
<i>AI(U)ON</i>	<i>Annali dell' Istituto (Universitario) Orientale di Napoli</i>
<i>App</i>	<i>An Anthology of Philosophy in Persia: Volume II</i> , ed. S.H. Nasr with M. Aminrazavi
<i>BIFAO</i>	<i>Bulletin de l'Institut Français d'Archéologie Orientale du Caire</i>
<i>BSO(A)S</i>	<i>Bulletin of the School of Oriental (and African) Studies</i>
<i>EI</i>	<i>The Encyclopaedia of Islam</i> , 1st edition
<i>EI2</i>	<i>The Encyclopaedia of Islam</i> , New edition
<i>EII</i>	<i>Encyclopaedia of Iran and Islam (Dānishnāma-yi Īrān va Islām)</i>
<i>EIR</i>	<i>Encyclopaedia Iranica</i>
<i>EJ</i>	<i>Eranos Jahrbuch</i>
<i>ER</i>	<i>Encyclopaedia of Religion</i>
<i>ERE</i>	<i>Encyclopaedia of Religion and Ethics</i>
<i>EWI</i>	<i>Encyclopaedia of the World of Islam (Dānishnāma- yi Jahān-i Islām)</i>
<i>GIE</i>	<i>The Great Islamic Encyclopaedia (Dā'irat al-Ma`ārif-i Buzurg-i Islāmī)</i>
<i>GJ</i>	<i>Geographical Journal</i>
<i>IJMES</i>	<i>International Journal of Middle East Studies</i>
<i>IMMS</i>	F. Daftary, <i>Ismailis in Medieval Muslim Societies</i>
<i>IOAM</i>	D. Cortese, <i>Ismaili and Other Arabic Manuscripts: A Descriptive Catalogue of Manuscripts in the Library of The Institute of Ismaili Studies</i>
<i>JA</i>	<i>Journal Asiatique</i>
<i>JAOS</i>	<i>Journal of the American Oriental Society</i>

یادداشتی درباره متن و اختصارات بیست و یک

<i>JBBRAS</i>	<i>Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society</i>
<i>JESHO</i>	<i>Journal of the Economic and Social History of the Orient</i>
<i>JRAS</i>	<i>Journal of the Royal Asiatic Society</i>
<i>JSS</i>	<i>Journal of Semitic Studies</i>
<i>MIHT</i>	F. Daftary (ed.) <i>Mediaeval Isma'ili History and Thought</i>
<i>MW</i>	<i>Muslim World</i>
<i>NS</i>	New Series, Nuova Serie
<i>REI</i>	<i>Revue des Études Islamiques</i>
<i>RIIC</i>	<i>Recueil des Historiens des Croisades</i>
<i>RHCHO</i>	<i>Recueil des Historiens des Croisades: Historiens Orientaux</i>
<i>RSO</i>	<i>Rivista degli Studi Orientali</i>
<i>SEI</i>	<i>Shorter Encyclopaedia of Islam</i>
<i>SI</i>	<i>Studia Islamica</i>
<i>ZDMG</i>	<i>Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft</i>

فصل اول

مقدمه: پیشرفت پژوهش درباره اسماعیلیان

اسماعیلیان که یک جامعه بزرگ مسلمان شیعی را به وجود می‌آورند، تاریخی طولانی و پُر‌ماجرای داشته‌اند که زمان آن به دوره شکل‌گیری اسلام بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که جو اجماع تفسیری مختلف سرگرم پرداختن مواضع عقیدتی خود بودند. نظرگاه‌های مختلفی که در آن زمان در «امت» نوپایی اسلامی درباره مسائل کلامی اساسی و مسئله رهبری پس از رحلت پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) وجود داشت سرانجام به زبانی پرداخته شد که به عنوان تعبیرهای سنتی و شیعی پیام اسلامی معروف شد. خود شیعیان به تصوری خاص از رهبری و مرجعیت دینی در جامعه پای بند بودند و بعداً به تعدادی جو اجماع و گروه‌های کوچکتر و فرقه‌ها تقسیم شدند. این نه فقط به خاطر آن بود که آنان درباره اینکه رهبر و پیشوای روحانی حق آنان، یا امامشان، از میان اعضای خاندان پیامبر—«أهل بیت»—چه کسی باشد توافق نداشتند، بلکه به علت روندهای فکری مختلف و خطمشی‌ها و سیاست‌های متفاوت نیز بود.

تشیع امامی، میراث مشترک جو اجماع عمدۀ شیعۀ اثنی عشری (یادوازده‌امامی) و شیعۀ اسماعیلی، به هنگام انقلاب عباسی در ۱۲۲/۷۵۰، تحت رهبری امام علوی خود، امام جعفر صادق(ع)، اهمیت خاصی یافته بودند. شیعیان امامی که، مانند دیگر گروه‌های شیعه، قائل به حقانیت «أهل بیت» برای رهبری مسلمانان بودند، تصور و مفهوم خاصی را درباره مرجع دینی مؤید مِن عند الله مطرح کردند و، همچنین، بعضی از کسانی را از علویان که نسب به خاندان پیامبر می‌رسانیدند و از نسل پسرعمو و داماد پیامبر، علی بن ابی طالب(ع)، بودند به عنوان امام خویش می‌شناختند و آنان را دارای مرجعیت دینی لازم می‌دانستند. شیعیان امامی اسماعیلی، که به علت پیروی از اسماعیل، پسر امام جعفر صادق، چنین خوانده می‌شدند و در نیمة قرن دوم/ هشتم موجودیت مستقلی یافتند، طی تاریخ خود به

شاخه‌های بزرگ و گروه‌های کوچکتری تقسیم شدند. در حال حاضر، اسماععیلیه از دو شاخهٔ نزاری و طبیی مستعلوی تشکیل شده‌اند و به صورت اقلیت‌های مذهبی در بیست و پنج کشور جهان، در آسیا، خاورمیانه، افریقا، اروپا، و امریکای شمالی، پراکنده هستند. شمار آنان به چند میلیون می‌رسد و از گروه‌های نژادی و قومی مختلفی تشکیل شده‌اند که سنت‌های ادبی متفاوتی نیز دارند و به زبان‌های مختلفی از جمله عربی، فارسی، و نیز تعدادی از زبان‌های هندی و اروپایی گفتوگو می‌کنند.

مراحل تاریخ اسماععیلیه

به طور کلی تاریخ اسماععیلیه پیش از دورهٔ فاطمی و به ویژه مرحلهٔ آغازین جنبش اسماععیلی تقریباً در تاریخ نگاری اسماععیلیه تاریک و دست‌کم به علت کمبود اطلاعات در خور اعتماد در پردهٔ ابهام مانده است. این واقعیتی آشکار است که با رحلت امام جعفر صادق(ع) در ۷۶۵/۱۴۸، شیعیان امامی پیرو او به چندین گروه تقسیم شدند؛ از جمله این گروه‌ها، دو گروه به عنوان نخستین اسماععیلیان شناخته می‌شوند. تاریخ قرن سوم /نهم اسماععیلیان به صورت یک جنبش انقلابی علیه عباسیان سازمان یافته بودند. در ۸۹۹/۲۸۶، جنبش متحد اسماععیلی که اسماععیلیان خود آن را «الدعوة الهاذی» می‌خوانند پراثر نخستین شقاق بر سر مسئلهٔ رهبری یا امامت در جامعهٔ دچار تفرقه شد. اسماععیلیان اکنون به دو فرقهٔ رقیب تقسیم شدند: اسماععیلیان وفادار به رهبری جنبش و اسماععیلیان جدایی طلب یا قرمطیان. اسماععیلیان وفادار به نهضت قائل به تداوم در امامت اسماععیلی بودند و پایه‌گذار خلافت فاطمی و جانشینان او را امامان خود می‌شناختند. قرمطیان که در بحرین تمرکز داشتند به سلسه‌ای از هفت امام اعتقاد داشتند و خلافی فاطمی را به امامت نمی‌شناختند. تاده‌های پایانی قرن سوم /نهم، «داعیان» یا مُبْلَغَان دینی - سیاسی اسماععیلی در سراسر تاحیه‌ای که از شمال افریقا تا آسیای میانه گسترده بود، فعالانه به کار تبلیغ و «دعوت» اشتغال داشتند.

نخستین موافقیت «دعوت» اسماععیلی در ۹۰۹/۲۹۷ با تأسیس «دولت» اسماععیلی، یعنی خلافت فاطمی به اوج خود رسید. اسماععیلیان اکنون وارد مرحلهٔ جدیدی از تاریخ خود شدند. کوشش‌های انقلابی اسماععیلیان اولیه به استقرار دولتی انجامید که در آن امام اسماععیلی به عنوان خلیفه منصوب شد و چالش شیعی جدی‌ای در برابر مرجعیت خلیفة عباسی که سخن‌گوی اسلام اهل سنت بود به وجود آورد. اسماععیلیان، که به عنوان مسلمانان شیعی تفسیر و تعبیر خود را از پیام و رسالت اسلام پرداخته بودند، اکنون این

تفسیر را به عنوان بدیلی در برابر اسلام اهل سنت، که علمای دینی سنتی مذهب دستگاه عباسیان آن را تفسیر و تعبیر حقیقی اسلام می‌دانستند، ارائه کردند. دوره فاطمی به لحاظی «عصر طلایی» کیش اسماعیلی بود، زیرا در این دوره امام اسماعیلی بر یک امپراتوری وسیع حکم می‌راند و اندیشه و تفکر و ادبیات اسماعیلی به اوج خود رسید. این در دوره فاطمیان بود که «داعیان» اسماعیلی که هم راشمندان و محققان و هم نویسنده‌گان جامعه خود بودند، آنچه متون کلاسیک ادبیات اسماعیلی گشت پدید آوردند که درباره موضوعات بسیاری از علوم ظاهری و باطنی بحث می‌کردند. فقه اسماعیلی نیز که در پیش از دوره فاطمی و اختلاف سری بودن جنبش اسماعیلی وجود نداشت، در اوایل دوره فاطمی تدوین شد. این به راستی در دوره فاطمیان بود که اسماعیلیه کمک‌های ذی قیمتی به الهیات، کلام، و فلسفه اسلامی به طور کلی، و به خصوص به تفکر شیعی کردند. بازیابی جدید ادبیات آنان به روشنی بر غنا و تنوع سنت‌های عقلانی و ادبی اسماعیلیان دوره فاطمی گواهی می‌دهد.

مرحله جدیدی در تاریخ اسماعیلیه با مرگ خلیفه و امام فاطمی المستنصر بالله در ۱۰۹۴/۴۸۷ و شناق مستعلی - نزاری در میان اسماعیلیان آغاز شد. بر سر جانشینی مستنصر میان نزار، پسر ارشد و ولی‌عهد اصلی، و برادر بس جوان تروی، احمد که عملأبه عنوان خلیفة فاطمی با لقب المستعلی بالله به خلافت برداشته شده بود، نزاع درگرفت. در نتیجه، نزار برای اثبات حق خود سر به شورش برداشت، اما در نهایت شکست خورد و در ۱۰۹۵/۴۸۸ کشته شد. در نتیجه این رویدادها، جامعه و «دعوت» یکپارچه و متعدد اسماعیلی دهه‌های آخر حکمرانی المستنصر بالله برای همیشه به دو شاخه رقیب، یعنی مستعلیه (مستعلوی) و نزاریه، تقسیم شد.

خودِ اسماعیلیان مستعلوی اندک زمانی بعد از مرگ پسر و جانشین مستعلی، یعنی خلیفه الامر، در ۱۱۲۰/۵۲۴ به دو فرقه حافظی و طبیی تقسیم شدند. مستعلویان حافظی، که خلفای فاطمی بعدی را امامان خود می‌شناختند، اندکی پس از فروپاشی سلسله خلفای فاطمی در ۱۱۷۱/۵۶۷ از میان رفتند. مستعلویان طبیی فرزند خرسال آمر، یعنی طبیب، را بعد از آمر امام خود شناختند و سپس به تداوم امامت در نسل طبیب قائل شدند. به‌هرحال، همه امامان طبیی بعد از آمر در استثاره هستند و در غیبت آنان امور جامعه و «دعوت» طبی را سلسله‌ای از «داعیان» مطلق طبیی اداره می‌کنند. اسماعیلیه طبیی پایگاه همیشگی خود را در یمن که پشتیبانی و حمایت اولیه خود را از حکمرانان چلیحی آنجا دریافت داشته بودند، قرار دادند. در پایان قرن دهم/شانزدهم، طبییان بر سر جانشینی «داعی» مطلق

برحق به دو گروه داودی و سلیمانی تقسیم شدند. تا آن زمان طبییان جنوب آسیا، که در محل به بُهْرَه معروف و عمدتاً به شاخه داودی وابسته بودند، از همکیشان سلیمانی خودکه در یمن بودند افزونی یافته بودند. طبییان به طور کلی سنت‌های عقلانی و ادبی اسماعیلیان دورهٔ فاطمی را حفظ کردند و، همچنین، بخش مهمی از ادبیات عربی اسماعیلی آن دوره را محفوظ داشتند. طبییان، که نمایندهٔ تنها جامعهٔ موجود مستعلوی هستند، اکنون یک اقلیت اسماعیلی را تشکیل می‌دهند. تاریخ اسماعیلیهٔ طبیی، هم در یمن و هم در هند، عمدتاً برگرد فعالیت‌های «داعیان» مختلف می‌چرخد و روایات و شرح‌های جَذَلی مشاجرات و شقاق‌های کوچک در جامعهٔ بُهْرَه‌های داودی ذیلی برآن است.

اسماعیلیان نزاری، که مرکز خود را اساساً در ایران و شام (سوریه) قرار دادند، تاریخ تحول کاملاً متفاوتی داشته‌اند. نزاریان در قلمرو سلجوقیان در آغاز به رهبری حسن صباح که «دعوت» و دولت مستقل نزاری را در ایران پایه گذاشت، اهمیت سیاسی یافتد. دولت نزاری، که مرکز آن در قلعهٔ کوهستانی الموت در شمال ایران بود، حدود ۱۶۶ سال دوام آورد تا اینکه مغولان در ۱۲۵۶/۵۱۸ آن را برداختند. بعد از حسن صباح (وفات: ۱۱۲۴/۵۱۸) و دو جانشین بعدی او، که به عنوان «داعی» و «حجت»، یعنی نمایندهٔ مطلق امام نزاری، حکمرانی می‌کردند، خود امامان نزاری در الموت ظاهر شدند و دولت، جامعه و «دعوت» خود را رهبری کردند. نزاریان دورهٔ الموت به علت آنکه گرفتار فعالیت‌های انقلابی بودند و در محیطی خصم‌انه می‌زیستند، ادبیات دینی زیادی پدید نیاورند. آنان به عوض دانشمندان دینی برجسته، بیشتر فرماندهان نظامی و فرماندهان قلاع برای جامعه خود بار آوردند. با این‌همه، نزاریان سنتی ادبی داشتند و تعالیم خود را بنا بر مقتضیات متغیر دورهٔ الموت می‌پرداختند.

با تحریب قلاع و دولت نزاری توسط مغولان مرحلهٔ جدیدی در تاریخ نزاریه آغاز گشت. این مرحلهٔ پس از سقوط الموت، در برگیرندهٔ بیش از هفت قرن است؛ از سال ۱۲۵۶/۵۱۸ تا امروز. جوامع نزاری که اکنون در مناطق مختلف، از سوریه، ایران، آسیای میانی، و هندوستان، پراکنده شده بودند، به تدوین سنت‌های مختلف ادبی و تعلیمی خود پرداختند. جنبه‌های مختلف فعالیت‌های نزاریه در این دورهٔ طولانی هنوز به طور دقیق مورد بررسی و شناسایی قرار نگرفته است. مشکلات تحقیقاتی خاص دیگری نیز در این مناطق پراکنده است.

دو قرن اولیهٔ پس از سقوط الموت به طور خاص مبهم باقی مانده است. امامان نزاری،

پس از انقراض دولتشان، در اختفا به سر بردن و تماس مستقیم خود را با جوامع پیروانشان عمدتاً از دست دادند. جوامع مختلف نزاری اکنون مستقل از دستگاه رهبری مرکزی توسعه یافته‌ند. تا اواسط قرن نهم /پانزدهم، امامان نزاری در قریه‌انجدان، در مرکز ایران، ظاهر شده و مرحله جدیدی را در تاریخ نزاری آغاز کرده بودند که به تجدید حیات در «دعوت» و فعالیت‌های ادبی جامعه آنها مشهور شده است. در دوره انجدان، که حدود دو قرن به طول انجامید، امامان نزاری رهبری مرکزی خود را بر جوامع مختلف نزاری اعمال کردند. «دعوت» نزاریه در این دوره به خصوص در مناطق بدخشان در آسیای میانه و در شبکه قاره هند با موقوفیت‌های قابل توجهی مواجه گشت. در هند جماعت زیادی از هندوها به کیش نزاری گرویدند و در آنجا به خوجه شهرت یافته‌ند. عصر جدید در تاریخ نزاریه، که دوره سوم تاریخ نزاریه بعد از الموت را دربر دارد، ممکن است از اواسط قرن سیزدهم /نوزدهم آغاز شده باشد؛ یعنی زمانی که محل اقامت امامان نزاری از ایران به هند و سپس، اروپا منتقال یافت. با بهره‌گیری از خط‌مشی‌های تجدیدگرایانه و تشکیل شبکه مفصلی از نهادها به همت دوامام اخیر نزاری، که در سطح جهانی با عنوان موروشی‌شان، آفاخان، شناخته شده‌اند، نزاریان اسماعیلی اکنون به صورت یک اقلیت مذهبی مسلمان آموزش دیده و مترقی درآمده‌اند.

تاریخ‌نگاری اسماعیلی

تاریخ‌نگاری اسماعیلی و اینکه دیگران چه دریافت‌ها و تصوراتی از اسماعیلیان داشتند و همچنین، مراحل تحقیقات جدید درباره اسماعیلیان، هر یک تحول خیره‌کننده خود را داشته است که ما مختصراً از آن را در این فصل ارائه می‌کنیم. تاریخ‌نگاری اسماعیلی به‌ویژه مشخصات متمایز خود را داشته است که با ماهیت جنبش اسماعیلی ارتباط نزدیک دارد. اسماعیلیان بیشتر اوقات به عنوان گروهی «ملحد» و «فعالان انقلابی» تحت تعقیب و مورد آزار قرار می‌گرفتند و این امر رعایت اصل شیعی «تفیه» یا از روی احتیاط مذهب و عقیده خود را پنهان داشتن و خود را به صورت غیر نمودن راضوری می‌ساخت. نویسنده‌گان و مؤلفان اسماعیلی که بیشتر اوقات متكلمان و متألهان بودند، به عنوان «داعی» در محیط‌های خصمانه خدمت می‌کردند. مؤلفان «داعیان» اسماعیلی به خاطر تعلیم و تربیت خاص خود و نیز ضرورت حفظ اسرار در فعالیت‌هایشان، به‌ویژه در تألیف و پدیدآوردن هر نوع گزارش تاریخی اهمال کار بودند. گواه بر این امر آن است که معدودی آثار که طبیعت تاریخی دارند در میان متون اسماعیلی تازه کشف شده به دست آمده است. از جمله

این آثار افتتاح الدعوہ قاضی النعمان است که در ۹۵۷/۲۴۶ نوشته شده است و قدیمی‌ترین اثر شناخته شده تاریخی در ادبیات اسماععیلی است که زمینه‌های استقرار خلافت فاطمی را بررسی می‌کند. بعداً، در سده‌های میانه، تنها یک تاریخ عمومی اسماععیلی به وسیله یک مؤلف اسماععیلی نوشته شد و آن عيون الاخبار اثر ادریس عmadالدین (وفات: ۱۴۶۸/۸۷۲) نوزدهمین «داعی» طبیی یمن بود. این یک تاریخ هفت جلدی است که از زمان حضرت محمد(ص) و اولین امامان شیعی تا آغاز «دعت» طبیی - مستعلوی در یمن و سقوط سلسله فاطمی را در برابر می‌گیرد. در خور توجه است که دوره پیش از فاطمی تاریخ اسماععیلی به طور کلی و مرحله آغازین به خصوص تقریباً در نوشته‌های تاریخی اسماععیلی مبهم است. اما، چندین روایت تاریخی کوتاه ولی مهم درباره رویدادهای خاص وجود دارد، مانند استثار الامام نوشته «داعی» احمد بن ابراهیم نیسابوری که اقامت اولیه امام اسماععیلی، عبدالله، را در قرن سوم/نهم در سلمیه، و سفر پرماجراجی امام بعدی، بنیان‌گذار آینده دولت فاطمی، یعنی عبدالله المهدی، را از شام به شمال افريقا روایت می‌کند.

اما، دو دوره در تاریخ اسماععیلی بود که، طی آن، اسماععیلیان به ویژه به تاریخ‌نگاری توجه خاص پیدا کردند و آثاری پدید آوردنده یادستور نوشتن آثاری را دادند که می‌توان آنها را وقایع‌نامه یا تواریخ رسمی به شمار آورد. این دو دوره، دوره فاطمی و دوره الموت بود که اسماععیلیان دولتها و سلسله‌های فرمانروایی از آن خود داشتند که شرح کارها و موقوفیت‌های آنان لازم بود به وسیله وقایع‌نگاران معتمد ثبت شود. در روزگار فاطمیان، تاریخ‌های بسیاری درباره دولت و سلسله خلافای فاطمی به وسیله تاریخ‌نگاران معاصر تألیف شد. اما، به استثنای قطعات و پاره‌هایی چند از وقایع‌نامه‌های اسماععیلی فاطمی و تواریخ مؤلفان غیر اسماععیلی، چیزی از آن آثار بعد از سقوط سلسله فاطمی در ۱۱۷۱/۵۶۷ باقی نمانده است. ایوبیان سنتی مذهب که در مصر جانشین فاطمیان شدند، به طور منظم کتابخانه‌های مشهور فاطمی را در قاهره نابود ساختند، اسماععیلیان را به سیاست رسانیدند، و ادبیات دینی آنان را از میان برداشتند.

اسماععیلیان دوره فاطمی چند زندگی نامه یا «سیره» نیز که دارای ارزش تاریخی بسیار بودند، پدید آوردنند. از میان آثار بازمانده از این نوع ادبی، می‌توان از سیره جعفر بن علی، حاجب بنیان‌گذار سلسله فاطمی، سیره استاذ جوذر (وفات: ۹۷۲/۳۶۲)، یکی از درباریان معتمد که در خدمت نخستین چهار خلیفه و امام فاطمی بود، و سرگذشت‌نامه خودنوشت و سیره مؤید فی الدین شیرازی (وفات: ۱۰۷۸/۴۷۰) که در قاهره برای مدت بیست سال

منصب «داعی الدعات» داشت، یاد کرد. آثار سرگذشت گونه دیگری چون سیره «داعی» ابن حوشب منصورالیمن (وفات: ۹۱۴/۳۰۲)، که به وسیله پسرش جعفر نوشته شده است، و زندگی‌نامه خودنوشت «داعی» ابوعبدالله شیعی (وفات: ۹۱۱/۲۹۸)، که در افتتاح الدعوۃ قاضی نعمان از آن نقل قول شده است، باقی نمانده است. دوره فاطمی از لحاظ مواد آرشیوی نیز که ارزش تاریخی دارند، غنی است؛ این مواد شامل رسائل گوناگون، نامه‌ها، فرمان‌ها، و سجلاتی هستند که از سوی «دارالانشاء» دولت فاطمی صادر شده‌اند. بسیاری از این اسناد یا مستقیماً باقی مانده‌اند، یا در منابع ادبی بعدی، به ویژه صحیح الاعشی قافتی‌نامه (وفات: ۱۴۱۸/۸۲۱)، نقل شده‌اند.

اسماعیلیان نزاری دوره الموت نیز، چنان‌که خواهیم دید، دارای یک سنت تاریخ‌نگاری بودند. دست‌کم در ایران آنان تاریخ و وقایع‌نامه‌هایی به زبان فارسی پرداختند و رویدادهای دولت نزاری ایران را بر اساس حکمرانی متواتی خداوندان الموت در آنها درج کردند. همه تاریخ‌ها و وقایع‌نامه‌های رسمی، که در الموت و دیگر قلاع و دژهای اسماعیلی نگهداری می‌شد، در یورش‌های مغول، که سبب سقوط و از هم پاشیدن دولت نزاری در ۱۲۵۶/۶۵۴ شد، یا اندکزمانی بعد، در دوره ایلخانی، از میان رفت. اما عده کوچکی از تاریخ‌نگاران دوره ایلخانی، به ویژه جوینی (وفات: ۱۲۸۳/۶۸۱)، رشیدالدین فضل‌الله (وفات: ۱۳۱۸/۷۱۸)، و ابوالقاسم کاشانی (وفات: حدود ۱۳۳۷/۷۲۸) به طور مبسوط از وقایع‌نامه‌ها و دیگر اسناد نزاری استفاده کردند. نوشه‌های این مورخان منابع عمده‌ما برای تاریخ نزاریان ایران در دوره الموت هستند. نزاریان شام، برخلاف همکیشان ایرانی خود، به نوشتن تاریخ و وقایع‌نامه نپرداختند؛ در عوض، تاریخ‌های محلی مختلف سوری، مانند آنچه ابن القلانسی (وفات: ۱۱۶۰/۵۵۵) و ابن العدیم (وفات: ۱۲۶۲/۶۶۰) نوشته‌اند، رویدادهای مربوط به آنان را آوردده‌اند. اطلاعات ارزشمند زیادی درباره اسماعیلیان دوره‌های مختلف در تواریخ عمومی نویسنده‌کان مسلمان آمده است که سرآغاز آنها تاریخ طبری (وفات: ۹۲۲/۲۱۰) و ذیل آن به وسیله عربی بن سعد (وفات: ۹۸۰/۳۷۰) است. درباره اسماعیلیان دوره فاطمی و دوره الموت نیز اخباری به تفصیل در تاریخ عمومی الكامل تألیف ابن الاثیر (وفات: ۱۲۲۳/۶۳۰) آمده است که او جست تاریخ‌نگاری سال‌شمار اسلامی است.

ادبیات و نوشه‌های دینی اسماعیلیان، که معمولاً در دسترس خارجیان نبود، برای زدگیری تاریخ عقیدتی جامعه اسماعیلی از ضروریات است. رسالات اعتقادی دوره فاطمی نیز برای فهم جنبه‌های مختلف تعلیمات دوره‌های پیش‌تر، هنگامی که اسماعیلیان از

قرار معلوم در پی ترویج اندیشه‌های خود از راه کلام شفاهی بودند، بسیار ارزشمند هستند. گذشته از این، بعضی از متن‌های اسماععیلی دوره فاطمی، مانند مجموعه «مجالس» گویندگان (پدیدآورندگان) مختلف، پُر است از اشارات تاریخی که در جای دیگر یافته نمی‌شود. همین طور تعالیم اسماععیلی نزاری دوره الموت را می‌توان بر مبنای نوشته‌های اندک موجود آن دوره مطالعه کرد؛ و این مضاف بر آن چیزی است که در منابع بعدی نزاری و نیز در تواریخ فارسی دوره ایلخانی یافت می‌شود. در اوضاع و احوال آشفته سده‌های نخستین پس‌الموت، به دنبال ویرانی دولت نزاری به دست مغولان، نزاریان بسیار کم به فعالیت ادبی پرداختند. اما این فعالیت‌های ا بواسحاق قهستانی (وفات: بعد از ۱۴۹۸/۹۰۴) و خیرخواه هراتی (وفات: بعد از ۱۵۵۲/۹۶۰) تفصیلات تاریخی مهمی دربر دارند. در این میان، آثار نزاری ایرانی مشحون است از افکار و اندیشه‌ها و اصطلاحات صوفیانه. مناطق نزاری دیگر، مانند آسیای میانه و آسیای جنوبی، سنت‌های ادبی اصیل محلی خود را در سده‌های پس‌الموت پدید آوردند.

نوشته‌های ضد اسماععیلی توسط مسلمانان دیگر

اسماععیلیان طی تاریخ خود اغلب به داشتن تعالیم و اعمال «ملحدانه» مختلف متهم شده‌اند و، در همان حال، افسانه‌های بسیار درباره آنان شیوع داده شده است و سعی کرده‌اند آنان را بد جلوه دهند. این حالت انعکاسی از این واقعیت تلخ بود که بر اسماععیلیان تأثیره قرن بیستم صرفاً بر مبنا و پایه شواهد و مدارکی که دشمنان آنان گرد آورده یا جعل کرده بودند، داوری و قضاؤت می‌شد. اسماععیلیان به عنوان انقلابی ترین جناح تشیع با برنامه‌ای دینی-سیاسی برای برانداختن عباسیان و استرداد خلافت به سلسله‌ای از امامان علوی، از همان آغاز کار دشمنی دستگاه عباسیان سُئی مذهب را، که اکثریت مسلمانان طرفدار آن بودند، برانگیخته بودند. با تأسیس دولت فاطمی در ۹۰۹/۲۹۷ چالش و مبارزه اسماععیلیان با نظام مستقر عباسیان تحقق عملی پیدا کرد و، بنابراین، خلفای عباسی و «علماء» اهل سنت آنان تبلیغات عظیم ضد اسماععیلی رسمی به راه انداختند. هدف کلی این مبارزه تبلیغاتی نظام‌مند گسترش و طولانی آن بود که سراسر نهضت اسماععیلی را از آغاز آن از اعتبار بیفکند تا به آسانی بتوانند آنان را به عنوان «ملاحده» یا کسانی که از صراط مستقیم اسلام منحرف شده‌اند، محکوم سازند. متكلمان، فقیهان، مورخان، و ملدون حل نگاران به انحصار مختلف در این مبارزه تبلیغاتی شرکت داشتند.

به ویژه اهل جَدَل سنتگرا شواهد و مدارک لازم را که می‌توانست دست‌مایه لعن و تکفیر اسماعیلیه به دلایل عقیدتی خاص قرار گیرد، برساختند و جعل کردند. آنان داستان‌های مفصلی از تعالیم شیطانی و أعمال غیراخلاقی اسماعیلیان برساختند و در همان حال، نسبنامه علوی امامان آنان را رد و انکار کردند. همچنین عده‌ای از اصحاب جَدَل حکایات و روایاتی به قصد بد جلوه‌دادن اسماعیلیان جعل کردند و، در آنها، انواع و اقسام مختلف عقاید و حشتناک و أعمال فجیع را به ایشان نسبت دادند. این جعلیات به عنوان رسالات و نوشته‌های اصیل اسماعیلی به طور گستردۀ ای به گردش افتاد و با گذشت زمان، به عنوان منابع اصلی، مورد استفاده نسل‌های بعدی مؤلفان مسلمانی که مطالبی درباره اسماعیلیه می‌نوشتند، قرار گرفت.

با انتشار این روایات جعلی و افتراءات، اهل جَدَل و دیگر نویسنده‌گان ضد اسماعیلی به تدریج از آغاز قرن چهارم/دهم «افسانه سیاهی» درباره اسماعیلیان خلق کردند. بنا بر این افسانه، کیش اسماعیلی یک بدعت یا «الحاد» ضد اسلامی بود که به دقت به دست شخصی به نام عبدالله بن میمون القداح، یا شیادان غیر علوی دیگر، یا حتی یک جادوگر یهودی که به لباس مسلمان درآمده بود، برای برافکتدن اسلام از درون طرح افکنده شده بود.^[۱] این افسانه تا قرن پنجم/یازدهم با شاخ و برگ‌های زیاد، از جمله مراحل هفت‌کانه تشرّف به «الحاد» و خدانشناسی، به عنوان توصیفی راستین و موثق از انگیزه‌ها، معتقدات و أعمال اسماعیلی پذیرفته شد و مؤدی به مجادلات ضد اسماعیلی و روایات و شرح‌های معاندانه ملک و نحل‌نویسان گشت و به دشمنی و خصومت جوامع مسلمان نسبت به مسلمانان اسماعیلی شدت بخشید. عناصر مختلف «افسانه سیاه» ضد اسماعیلی دست‌مایه برانگیختن تخیلات نسل‌های بی‌شماری از تاریخ‌نگاران اهل سنت در سراسر سده‌های میانه بود.

بسیاری از اجزای اساسی «افسانه سیاه» ضد اسماعیلی را، که به ویژه به سرآغاز و تاریخ اولیه اسماعیلیه مربوط می‌شدند، می‌توان به مردی جَدَلی از اهل سنت به نام ابو عبدالله محمد بن علی بن رزام الطائی الکوفی، که به نام کوتاه‌ترش ابن رزام شناخته‌تر است، بازگرداند که در نیمة اول قرن چهارم/دهم در بغداد می‌زیست. وی رساله مهمی در رَدِ اسماعیلیه نوشت. رساله ضد اسماعیلی ابن رزام، یعنی کتاب رد على الاسماعيليه (یا نقض على الباطنية)، به نظر نمی‌آید که باقی مانده باشد، اما در الفهرست ابن التدیم از آن نقل قول شده است و ظاهراً در ۹۸۷/۳۷۷ به پایان رسیده بوده است.^[۲] مهم‌تر اینکه چند دهه بعد یک نویسنده اهل جَدَل دیگر به نام شریف ابوالحسین محمد بن علی، یک علوی

دمشقی معروف به اخومحسن، از این رساله به تفصیل استفاده کرد. اخومحسن، که یک نسب‌شناس علوی بود، رساله ضد اسماععیلی خود را در حدود ۹۸۲/۳۷۲ در دو بخش تاریخی و عقیدتی نوشت. این اثر نیز باقی نمانده است. اما پاره‌های مفصلی از شرح اخومحسن به وسیلهٔ چند مؤلف بعدی، به ویژه تاریخ‌نگاران مصری، نویری (وفات: ۱۴۴۲/۸۴۵)، ابن الدواداری (وفات: بعد از ۱۳۲۵/۷۲۶)، و مقریزی (وفات: ۱۴۴۲/۷۳۳) شده است. مقریزی نخستین مرجعی بود که ابن رزام را منبع اصلی روایت اخومحسن شناساند و بر هر دو به عنوان مراجعی غیر قابل اعتماد خط بطلان کشید.^[۲] مسعودی، تاریخ‌نگار معاصر ابن رزام، نیز قبلاً به ناموثقبودن گفتار او اشاره کرده بود.^[۳]

این، همچنین، در رساله جَدَلِ اخومحسن بود که به کتاب السیاسته، یکی از نخستین نقیضه‌هایی که به اسماععیلیان نسبت داده شده بود، ارجاع داده شده بود. این کتاب که به عنوان منبع و مأخذ عمدہ‌ای درباره عقاید سری اسماععیلیان مورد استفاده چندین نسل از اهل جَدَل و ملل و نحل نویسان قرار گرفته بود، از قرار معلوم همه عقاید و اندیشه‌هایی را دربرداشت که برای محکوم ساختن اسماععیلیان به عنوان ملحد بر مبنای لجام‌گسیختگی اخلاقی و بی‌دینی ادعایی لازم بود. اخومحسن مدعی است که این کتاب را خوانده است و پاره‌هایی از آن را، که تصور می‌کند «داعیان» اسماععیلی در جریان تبلیغ برای درآوردن دیگران به کیش اسماععیلی به کار می‌برده و نوکیشان را طی هفت مرحله تشرّف یا «بلاغ» عاقبت به بی‌دینی و خدانشناسی مطلق می‌کشیده‌اند، نقل می‌کند.^[۴] همین کتاب، یا کتاب برساخته دیگری را با عنوان *كتاب البلاغ ابن النديم* اندکزمانی بعد از این دیده بوده است.^[۵] بغدادی (وفات: ۱۰۳۷/۴۲۹)، ملل و نحل نویس معروف که از مطالب و مواد جَدَلی در شرح افترا آمیز خود از اسماععیلیه استفاده کرده است، حتی مدعی است که کتاب السیاسته را بنیان‌گذار سلسلهٔ خلفای فاطمی برای ابوظاهر جنابی (وفات: ۹۴۴/۳۲۲)، پیشوای قرمطیان بحرین، فرستاده است.^[۶] با این ادعا، بغدادی نه تنها می‌کوشد که این کتاب مجعل و برساخته را موثق جلوه دهد، بلکه قرمطیان را مطبع و فرمان‌بُردار فاطمیان قلمداد کند تا بر رسوایی و بدنامی تمام اسماععیلیان بیفزاید. نیاز به گفتن ندارد که سنت اسماععیلی تنها از طریق مجادلات دشمنان از این روایات و توصیفات افسانه‌آمیز آگاه است. هر آینه، نوشه‌های جَدَلی ضد اسماععیلی منبع عمدہ‌ای از اطلاعات برای ملل و نحل نویسان اهل سنت شد که مقولهٔ مهم دیگری از نوشه‌های ضد اسماععیلی پدید آورند. سنت‌های جَدَلی و ملل و نحل نویسی، به نوبه خود، بر تاریخ‌نگاران، متكلمان، و فقیهان مسلمان، که می‌خواستند مطالبی درباره اسماععیلیان اظهار دارند، تأثیر گذاشت.

نویسنده‌گان اهل سنت نیز، که به طور کلی علاقه‌ای به گردآوری اطلاعات و اخبار صحیح درباره تقسیمات داخلی تشیع نداشتند و همه تعبیر و تفاسیر شیعی از اسلام را «بدعت‌گذارانه» و حتی «ملحدانه» می‌شمردند، از فرصت سود جستند و تیغ ملامت را بر فاطمیان و، در حقیقت، بر همه جامعه اسماعیلی، به مناسبت مصایبی که قرمطیان بحرین پدید آورده بودند، کشیدند. از سوی دیگر، ملل و نحل نویسان شیعی امامی، مانند نوبختی (وفات: بعد از ۹۱۲/۳۰۰) و قمی (وفات: ۹۱۴-۹۱۲/۲۰۱)، گرچه، مانند همکاران سنی مذهب خود، به دفاع از مشروعیت جامعه خود علاقه‌مند بودند، از تقسیمات داخلی تشیع اطلاعات بهتری داشتند و دید خصمانه آنان نسبت به شیعیان کمتر بود. در واقع، این ملل و نحل نویسان امامی اولیه منبع عمدۀ اطلاعات را درباره مرحله آغازین نهضت اسماعیلیه پدید آوردند.

تا پایان قرن پنجم/ یازدهم، تبلیغات ادبی گسترده ضد اسماعیلی در سراسر سرزمین‌های مرکزی اسلامی کاملاً موقفيت آمیز بود. قیام اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح علیه ترکان سلجوقی، خداوندکاران جدید عباسیان، واکنش طولانی دیگر اهل سنت را علیه اسماعیلیان به طور کلی و بر ضد نزاریان به خصوص برانگیخت. تبلیغات ادبی جدیدی، همراه با تهاجمات نظامی به پایگاه‌های نزاریان در ایران، به وسیله نظام الملک (وفات: ۱۰۹۲/۴۸۵)، وزیر سلاجقه و، در حقیقت، فرمانروای واقعی قلمروهای آنان در بیش از دو دهه، با پشتیانی و تأیید کامل خلیفة عباسی و سلطان سلجوقی به راه انداده شد. نظام الملک فصلی طولانی از کتاب سیاست‌نامه خود را به محکوم‌ساختن و طعن و لعن اسماعیلیان اختصاص داد که، به عقیده او، هدفشان «همه آن است که چکونه مسلمانی براندازند... و خلق را گمراه کنند». [۸]

اما اولین رساله جَدَلِی علیه اسماعیلیان ایران در دوره الموت را غزالی (وفات: ۱۱۱/۵۰۵)، معروف‌ترین متکلم و فقیه اهل سنت، نوشت. در واقع، خلیفة عباسی، المستظر (وفات: ۱۱۱۸-۱۰۹۴/۵۱۲-۴۸۷)، وی را مأمور ساخت که رساله‌ای مشروح در رَدِ باطنیه بنویسد. باطنیه نامی بود که منقادان اسماعیلیه بر آنان نهاده بودند و آنان را متهم می‌داشتند که «ظاهر»، یعنی احکام امر و نهی «شریعت»، قانون مقدس اسلام، را رها ساخته و مدعی اند که به «باطن» آن احکام، که معنای اصلی و درونی رسالت اسلامی بنابر تعبیر و تأویل امام اسماعیلی است، رسیده‌اند. غزالی این کتاب را که انتشاری وسیع یافت و عموماً به نام المستظری خوانده می‌شود، اندکی قبل از آنکه منصب تدریس خود را در نظامیه بغداد در ۱۰۹۵/۴۸۸ ترک کند، نوشت و، در آن، کوشید تصور خود را از نظام

تدریجی تشرّف به کیش اسماععیلی تا رسیدن به مرحله «بلاغ اکبر»، یعنی آخرین مرحله الحاد و بی‌خدایی، پیرو راند.^[۹] نویسنده‌گان اهل سنت که، مانند نظام الملک، با «افسانه سیاه» پیشین آشنایی داشتند، اتهامات غزالی را گرفتند و دست‌مایه کار خویش ساختند. مورخان سنتی، از جمله به خصوص و قایع نامه نویسان سلجوقی و مورخان محلی شام، در این مبارزة تبلیغاتی جدید علیه اسماععیلیه فعالانه شرکت جستند؛ درحالی‌که شکست پیوسته سلجوقیان برای راندن نزاریان از قلاع کوهستانی شان، قدرت نظامی فوق العاده برتر آنان را به فضاحت و رسوانی کشانده بود.

با شروع دهه‌های نخستین قرن ششم/دوازدهم، جامعه اسماععیلی تقسیم گشته و نقار و دشمنی میان دو شاخه نزاری و مستعلوی، در داخل آن، آغاز شده بود. در پی این رویداد، اسماععیلیان مستعلوی، که دولت فاطمی پشتیبان آنان بود، تبلیغات ضد نزاری خود را در خصوص زید ادعای نزار (وفات: ۱۰۹۵/۴۸۸) و اعقاب او بر امامت اسماععیلی به راه انداختند. در یک‌چنین رساله جدلی، که در ۱۱۲۲/۵۱۶ از سوی خلیفة فاطمی آمر منتشر شد، به اسماععیلیان نزاری شام برای نخستین بار به نام «حشیشیه»، بدون هیچ‌گونه توضیح و توصیفی، اشاره شده بود.^[۱۰] بعداً این اصطلاح بر اسماععیلیان شام برای تحقیر و توهین اطلاق شد، بی‌آنکه عملأ به استفاده از حشیش متهم شوند. در بعضی از نوشته‌های زیدیان به زبان عربی، که در دوره الموت در شمال ایران نوشته شده است، نزاریان ایران نیز «حشیشی» خوانده شده‌اند.^[۱۱] مهم است خاطرنشان سازیم که در تمام منابعی که از نزاریان به عنوان «حشیشیه» نام برده شده است، این اصطلاح صرفاً به معنای توهین آمیز آن و به مفهوم مجازی «مطروح بدخت» و «مطروح لامذهب جامعه» به کار رفته است. تعبیر لفظی این اصطلاح برای نزاریان ریشه در خیال‌بافی‌های اروپاییان سده‌های میانه و «جهل آمیخته به خیال‌بافی» غربیان از اسلام و اسماععیلیان دارد.

تصورات اروپاییان سده‌های میانه از اسماععیلیان

اروپای مسیحی از بخت و اقبال گسترشده مسلمانان و فتوحات نظامی آنان به ارزه درآمد. اسلام می‌رفت که یک ضربه روحی ماندگار، تظاهر و تجلی یک «غیر»، یک آن «دیگر» همیشگی برای اروپا شود. این درک اساساً منفی از اسلام تقریباً برای هزار سال بر جای ماند؛ درست تا قرن هفدهم که ترکان عثمانی، شور و التهاب منیات گذشته مسلمانان را، که هنوز تهدیدی جدی برای دنیای مسیحیت و اروپا بود، از نو برآفروخته بودند. برای چندین قرن درک و دریافت اروپاییان از اسلام اساساً ریشه در ترس و جهل داشت و این امر به

تصویر منحرف و مخدوشی در اذهان غربی منجر و منتج شد.^[۱۲] در حقیقت، در نخستین چند قرن مواجهه مسیحیان و مسلمانان، که تا حدود پایان قرن یازدهم که جنبش صلیبی آغاز شد ادامه داشت، دانش اروپاییان درباره اسلام فوق العاده محدود بود؛ همچنان که منابع این دانش پراکنده و ناچیز بود. طی این دوره، که ر. سوتون^۱ آن را «عصر جهالت و بی خبری» خوانده است، اروپاییان از راههای مختلف کوشیدند که از اسلام و مسلمانان، که در پرتو اطلاعات «کتاب مقدس» آنان را در اروپای سده‌های میانه به غلط «اعراب بدوى» Saracens می‌پنداشتند، آگاهی‌هایی به دست آورند.

در این میان، نهضت صلیبی برای جنگیدن با دشمنان مسیحیت در «سرزمین مقدس» در ۱۰۹۵ آغاز شده بود. تا ۱۰۹۷ سربازان رائر مسیحی نخستین جنگ صلیبی وارد شام شده بودند. صلیبیون به آسانی پادگان محلی فاطمی را شکست دادند و اورشلیم (بیت المقدس) را که مقصد نهایی آنان بود، در ژوئیه ۱۰۹۹ تسخیر کردند. به این ترتیب، اسماعیلیان دشمن مشترکی یافتند که صلیبیون مسیحی بودند و اینان چهار امیرنشین در «شرق نزدیک» پدید آوردند و برخوردهای نظامی و سیاسی گسترده‌ای با فاطمیان در مصر و با نزاریان در شام پیدا کردند. صلیبیون، که بیش از دو قرن در سرزمین‌های «شرق مدیترانه» (لوان)^۲ باقی ماندند، هرگز علاقه‌ای به گردآوری اطلاعات صحیح درباره مسلمانان و دین آنان نشان ندادند؛ هرچند روابط وسیع نظامی، سیاسی، اجتماعی، و بازرگانی با آنان داشتند. در نتیجه، نزدیکی و قُرب جوار با مسلمانان به اصلاح و بهبود درک و شناخت اروپاییان از اسلام، در «شرق لاتینی»، «شرق یونانی»، یا «غرب لاتینی» منجر نشد و تنها به مفهومی کلی اروپاییان از حضور اسلام آگاه‌تر شدند.

اسماعیلیان نزاری و صلیبیون در شام درگیری‌های متعدد با یکدیگر داشتند که نتایج و بازتاب‌های مهمی داشت از جهت تصویر نادرست و کژومژی که از نزاریان در اذهان اروپاییان ایجاد کرد. نخستین برخورد از این نوع درگیری‌ها به دهه آغازین قرن دوازدهم بازمی‌گردد. بعد از آن، نزاریان و صلیبیون به طور پراکنده بر سر قلعه‌های مختلف در شام با یکدیگر جنگیدند. اما این تنها بعد از نیمة دوم آن قرن بود که سیاحان، مأموران سیاسی غربی، و وقایع‌نگاران صلیبی شروع به نوشتمن درباره اصحاب این فرقه عجیب‌کردن؛ اصحاب فرقه‌ای که پیرو «پیر مرد کوهستان» یا «شیخ الجبل» مرموزی

۱. R.Southern

۲. Levant. شرق طالع: اصطلاحی برای نواحی مجاور مدیترانه شرقی که شامل اسرائیل، اردن هاشمی، لبنان، و سوریه است.

(le Vieux de la Montagne) بودند و آنان را در زبان‌های مختلف اروپایی به صورت‌های مختلف کلمه «اساسین»^{۱۱} (Assassins) نامیدند. این در زمان راشدالدین سنان، که نزاریان شام را برای سه دهه، یعنی تازمان مرگش در ۱۱۹۳، به اوج قدرت رسانید، بود که صلیبیون و ناظران دیگر خاورمیانه واژه «Assassin» را، که مبتنى بر گونه‌ای از واژه عربی «حشیشی» بود که مسلمانان دیگر برای تحقیر بر نزاریان اطلاق می‌کردند، در «شرق مدیترانه» از محافل محلی برگرفتند و برای نامیدن نزاریان به کار بردند. در همان زمان، محافل فرنگان و وقایع‌نگاران غربی آنان به‌کلی از معتقدات مسلمانان و از اسماعیلیان، که در میان آنان می‌زیستند، غافل و جاهل بودند. در چنین اوضاع و احوالی بود که خودِ محافل فرنگان شروع به برساختن و به گردش افکنند داستان‌هایی درباره اعمال و کارهای سری اسماعیلیان نزاری در «شرق لاتینی» و اروپا کردند. مهم است یاد‌آور شویم که هیچ گونه‌ای از این داستان‌ها را در منابع و مأخذ مسلمانان معاصر نمی‌توان یافت.

صلیبیون به‌ویژه تحت تأثیر گزارش‌های فوق العاده اغراق‌آمیز و شایعات مربوط به آدمکشی‌های نزاریان و کارهای متهورانه «فادئیان» آنان، که مأموریت‌های هدفمند خود را در مکان‌های عمومی انجام می‌دادند و معمولاً جان خود را طی آن از دست می‌دادند، قرار گرفته بودند. این امر روشن می‌سازد که چرا این افسانه‌ها عمدتاً درباره گزینش و تربیت «فادئیان» به گردش افتاده بود، زیرا این افسانه‌ها توضیح رضایت‌بخش و موجهی برای رفتار و کردار «فادئیان»، که در غیر این صورت ظاهرآ در اذهان اروپاییان سده‌های میانه غیر منطقی و غیر عادی به نظر می‌رسید، ارائه می‌کردند. افسانه‌های موسوم به «افسانه‌های حشاشین» از یک رشتۀ داستان‌های منفرد اما مرتبط با یکدیگر، از جمله «افسانه‌تعلیم و تربیت»، «افسانه‌بهشت»، «افسانه حشیش»، و «افسانه پریدن به ورطه مرگ»، تشکیل شده بود.^{۱۲} این افسانه‌ها به تدریج تکامل و تحول یافتند و در نهایت، به ترکیبی رسیدند که مارکو پولو^۱ به اشاعه آنها پرداخت.

بنیامین تولدایی (تطیلی)^۲، رین و سیاح اسپانیایی که در ۱۱۶۷ در شام بود، از اولین اروپاییانی است که مطالبی درباره اسماعیلیان نوشته است.^{۱۳} وی می‌نویسد که در شام مردمانی می‌زیستند که سخت سرسپرده و گوش به فرمان رئیس یا شیخ خود بودند و او را همچون پیامبر خود می‌دانستند. مقر اصلی این مردمان، که وی آنان را «حشیشین»

می‌نامد، در قدموس بود و همسایگان از آنان و حاشیت داشتند؛ وی می‌افزایید زیرا آنان با به‌خطرافکردنِ جان خود حتی پادشاهان را هم می‌کشتند. بنیامین همچنین برای نخستین بار به اسماعیلیان ایران، که بنا عقیده‌او در ناحیه کوهستانی «ملاده»^{۱۵} «Mulhet» می‌زیستند، اشاره می‌کند.^[۱۵] واژه «Mulhet»، از قرار معلوم، صورت تصحیف شده واژه عربی «ملحد» (جمع آن، «ملاده») است؛ اصطلاحی اسلامی و دشنام‌گونه که بر منحرفان دینی یا بدعت‌گذاران اطلاق می‌شده است و متداول ترین عنوان ضد اسماعیلی بود که به کار می‌رفت. اما جالب است خاطرنشان سازیم که بنیامین تولدایی تشخیص نداده بود که مردمانی را که توصیف می‌کند حقیقتاً مسلمان بوده‌اند.

توصیف قدیمی دیگری از این گروه و جماعت در گزارشی سیاسی به تاریخ ۱۱۷۵ آمده است که سفیری که امپراتوری مقدس روم، فردریک بارباروسا^۱، به مصر و سوریه فرستاده بود، ارسال داشته است.^[۱۶] این سفیر که بورخارت یا گرهارد نامی بوده چنین گزارش کرده است:

... در محدوده دمشق، انطاکیه، و حلب تیره‌ای از اعراب مسلمان (ساراسن) در کوهستان‌ها زندگی می‌کنند که به زبان محلی خود «Heyssessini» و در رومی «segnors de montana» خوانده می‌شوند. این تیره از مردمان بدون قانون زندگی می‌کنند... آنان در کوهستان‌ها به سر می‌برند و به خاطر دژها و قلعه‌هایی که دارند تقریباً شکست‌ناپذیرند... در میان خود رئیسی دارند که ترس زیادی در دل امیران دور و نزدیک اعراب مسلمان و نیز مسیحیان هم‌جوار افکنده است، زیرا شیوه غربی می‌درکشتن آنان دارد.

گزارش سپس ادامه می‌یابد و می‌گوید چگونه رئیس فرقه پسران زیادی از رعایایش را در قصر کوهستانی خود از دوران کودکی تعلیم می‌دهد و به آنان دقیقاً می‌آموزد که فرمان‌های او را در مأموریت‌هایی که صرفاً برای این قتل‌ها به آنان می‌دهد مطیعانه به جای آورند. این قدیمی‌ترین مدرک درباره «افسانه‌تعلیم و تربیت» است.

ویلیام^۲ سر اسقف صور، مورخ معروفی که بیشتر عمر خود را در «شرق لاتین» گذرانیده و در حدود سال ۱۱۸۴ در شهر رم وفات کرده است، نخستین و قایع‌نامه‌نگار غربی جنگ‌های صلیبی است که در کتاب خود به توصیف اسماعیلیان پرداخته است. وی در تاریخ فلسطین خود شرحی کلی از آنان آورده است که رویدادهای جنگ‌های صلیبی را

از آغاز آن در ۱۱۸۴ تا ۱۱۹۵ دربر می‌گیرد. وی می‌گوید که پیروان این فرقه در اسقفنشین طرطوشه (تورتوسا) زندگی می‌کنند، حدود ۶۰۰۰ تن هستند، و ده قلعه با روستاهای دهکده‌های اطراف آنها را در اختیار دارند. ویلیام صوری، پس از تأکید اطاعت محض این قوم از رئیس خود، اضافه می‌کند که مسیحیان و مسلمانان هردو افراد این فرقه را («اسیسینی» Assissini) می‌خوانند و تصدیق می‌کند که ریشه این نام بر او نامعلوم مانده است.^[۱۷]

در ۱۱۹۲، کونراد مونفرای^۱، حکمران اسمی «ملکت لاتینی اورشلیم» در صور، طعمه خنجرهای ظاهرآ دو راهب، که ادعا می‌شود مأموران نزاری در جامه مبدل بوده‌اند و از سوی «شیخ الجبل» فرستاده شده بودند، به قتل رسید. این رویداد درست پیش از مرگ خود راشدالدین سنان، «شیخ الجبل» واقعی، اتفاق افتاد و محاذل فرنگان را سخت تحت تأثیر قرار داد. بیشتر مورخان غربی جنگ صلیبی سوم (۱۱۸۹-۱۱۹۲) معمولاً با بعضی توضیحات درباره اسماعیلیان به بحث درباره آن پرداختند.^[۱۸] روایت وقایع نگار آلمانی، آرنولد لوپکی^۲ (وفات: ۱۲۱۲)، از جهت خاصی جالب است، زیرا به نظر می‌آید قدیمی‌ترین منبع غربی باشد که اشاره به شریعت مستی آور می‌کند که «شیخ الجبل» به کسانی از میان پیروان فرقه در شام که می‌باشد «فداشیان» آینده بشوند، می‌خوراند است و، به این اعتبار، آن را باشد نخستین گزارش درباره «افسانه حشیش» به شمار آورد؛ آرنولد می‌افزاید که این ساراسن‌ها به زبان خودشان «حشیشین» Heissessin «خوانده می‌شوند.^[۱۹] اندکی بعد، در ۱۱۹۴، بنا بر گزارشی، ملاقاتی میان هانزی دو شامپانی^۳ (وفات: ۱۱۹۷)، حکمران رسمی مملکت اورشلیم بعد از کونراد، و «شیخ الجبل»، که به تازگی جانشین سنان شده بود، در قلعه «شیخ الجبل» اخیر در کهف صورت گرفت. جالب‌ترین داستانی که نخست ادامه دهنده‌گان تاریخ ویلیام صوری نقل کرده‌اند و، سپس، بسیاری از نویسنده‌گان بعدی اروپایی مانند مورخ ونیزی، مارینو سانudo تورسلو^۴، و راهب دومینیکی، فرانچسکو پیپینوی بولونیایی^۵، به تکرار آن را روایت کرده‌اند، حکایت پریدن اسماعیلیان از بالای برج‌ها به ورطه مرگ برای نشان دادن وفاداری و سرسپردگی خود به رئیسیان است که زمان آن به این ملاقات برمی‌گردد.^[۲۰]

تماس‌های میان فرنگان و اسماعیلیان به تدریج فزونی گرفت، از جمله تماس‌هایی که برای پرداخت باج و خراج به وسیله اسماعیلیان شام به فرقه‌های نظامی صلیبیون، مانند

1. Conrad of Montferrat

2. Arnold of Lübeck

3. Henry of Champagne

4. Marino Sanudo Torsello

5. Francesco Pipino of Bologna

شهسواران معبد و شهسواران مهمان نواز، برقرار می‌شد. اما، تاریخ نگاران غربی نیمة اول قرن سیزدهم جزئیات اندکی برداشتی که اروپاییان تا آن زمان از اسماعیلیان داشتند، افزودند. جیمز ویتریایی^۱ (وفات: ۱۲۴۰)، که طی سال‌های ۱۲۱۶-۱۲۲۸ اسقف عکا بود و نیز در جنگ صلیبی پنجم (۱۲۲۱-۱۲۲۷) شرکت داشت، هنگامی که از اسماعیلیان شام سخن می‌گوید و تعدادشان را ۴۰۰۰۰ برمی‌شمارد، فقط یادآور می‌شود که خاستگاه آنان ایران بوده است.^[۲۱] اما خود مرتكب خطای فاحش می‌شود و ادعامی کند که اسماعیلیان از اعقاب یهودیان هستند. همین نکته را تیتمار^۲، سیاح آلمانی که در ربع اول همان قرن از «سرزمین مقدس» دیدن کرده است، تکرار می‌کند.^[۲۲] جیمز ویتریایی همچنین نخستین مؤلف اروپایی است که به اماکن تعلیم و تربیت «فدائیان» آینده به عنوان «جای‌های سری و لذت‌بخش» (locis secretis et delectabilibus) اشاره می‌کند؛ گویی به طور مبهم «باغ بهشت سری» زمینی ای که بعداً مارکو پولو بدان شاخ و برگ داد، پیش‌بینی می‌کند. اندک زمانی بعد، ماتیو پاریس^۳ (وفات: ۱۲۵۹)، راهب و تاریخ‌نگار انگلیسی که به خاطر اطلاعاتش از رویدادهای اروپا میان سال‌های ۱۲۲۵ و ۱۲۵۹ معروف است، چندین بار به اسماعیلیان اشاره می‌کند. از اشارات وی آنچه به ویژه اهمیت دارد، شرح او از آمدن هیئتی از جانب «شیخ الجبل» در ۱۲۲۸ به اروپا است برای درخواست کمک از لوئی نهم و هنری سوم، پادشاهان فرانسه و انگلیس، برای مقابله با خطر قریب الوقوع حمله تاتاران – نامی که برای مدت‌های دراز مغولان را بدان می‌خوانند.^[۲۳]

به‌مرحال، تا اواسط قرن سیزدهم، اطلاعات به گونه مستقیم‌تری درباره اسماعیلیان شام و ایران در دسترس قرار گرفت که عمدتاً ناشی از فعالیت‌های سیاسی لوئی نهم (وفات: ۱۲۷۰)، که بیشتر با نام سن‌لوئی شهرت یافته، بوده است. لوئی نهم، که قبل‌اً سفيران اسماعیلی با او در اروپا ملاقات کرده بودند، اکنون رهبری هفتمنی جنگ صلیبی (۱۲۴۸-۱۲۵۴) را در «سرزمین مقدس» به عهده گرفته بود. اما وی، پس از شکست زودرس خود در مصر، به عکا رفت و حدوداً برای مدت چهار سال (م: ۱۲۵۰-آوریل ۱۲۵۴) در فلسطین ماندگار شد. در همین سال‌ها بود که پادشاه فرانسه روابط دوستانه‌ای با اسماعیلیان شام برقرار و سفيرانی با «شیخ الجبل» رد و بدل کرد. ما شرح ارزشمندی از این روابط داریم؛ شرحی به قلم مورخ فرانسوی، ژان دو ژوئنول^۴ (وفات: ۱۲۱۷)، که پادشاه را در جنگ صلیبی همراهی می‌کرد و از نزدیکان او در «سرزمین مقدس» بود.^[۲۴]

1. James of Vitry

2. Thietmar

3. Matthew Paris

4. Jean de Joinville

جالب اینکه ژان ژوئنول از اسماعیلیان نزاری با نام‌های «اساسیس» (Assacis) و «بدویان» (Bedouins) یاد می‌کند و می‌نویسد که «در طول اقامت پادشاه در عکا همچنین سفیرانی از جانب امیر بدويان، که 'شیخ الجبل' خوانده می‌شد به دربار او آمدند» و از او تقاضای هدایا کردند «به همان رسم که امپراتور آلمان، پادشاه مجارستان، سلطان بابل، و بسیاری از شاهزادگان دیگر هدایایی می‌دادند، زیرا آنان می‌دانستند که تنها در صورت جلب رضایت 'شیخ الجبل'، مجال زیستن و حکمراندن خواهند داشت». البته فرستادگان بر پادشاه روشن ساختند که «اگر روی آنان را از پرداخت باج و خراج به سرداران شهسواران معبد و شهسواران مهمان نواز معاف بدارد، رئیسشان به این نیز همان اندازه خشنود خواهد شد». اما، سفرای اسماعیلی، به خاطر دخالت سرداران نام بُرده، توفیق نیافتند که نظر مساعد پادشاه را به هیچ‌یک از دو خواسته خود جلب کنند، به رغم آنکه دو هفته بعد ملاقات دیگری صورت گرفت. سن‌لوئی که در جستجوی متحдан جدیدی بود، این تماس‌ها را تشویق کرد و، در مقابل، سفرای خود را همراه با راهبی عربی‌دان، به نام ایو برتونی^۱، به نزد رئیس نزاریان فرستاد. در ملاقاتی که احتمالاً در ۱۲۵۰ در قلعه عمدۀ نزاریان موسوم به مصیاف، در مرکز شام، رخ داد، ایو با رهبر نزاریان «در باب مسائل دینی» گفت و گو کرد. بنابر گزارش ژوئنول، بعد ایو شرحی از اعتقادات مذهبی نزاریان را، به گونه‌ای که خود درک کرده بود، به سن‌لوئی ارائه داد. وی گفت که «شیخ الجبل» («بے محمد») اعتقاد نداشت، بلکه پیرو علی بود. او همچنین اضافه می‌کند که آنان اعتقاد دارند «هر فردی که به دستور رهبرش به قتل می‌رسد یاد رخدت او جان خود را از دست می‌دهد، روحش در بدن شخصی می‌رود که مرتبه عالی‌تری دارد و از لذت‌های بیشتری بهره‌مند می‌شود». ایو این اعتقاد به تناسب را علّت عمدۀ اشتیاق نزاریان به کشته شدن در راه اجرای فرمان رئیس خود ذکر می‌کند. ژوئنول که خود نیز اطلاعاتی درباره اسماعیلیان جمع‌آوری کرده بود یادآور می‌شود که «تعدادشان به شمار نمی‌آید زیرا آنان در سرزمین‌های اورشلیم، مصر، و در تمام سرزمین‌های 'ساراسن‌ها'، و کافران زندگی می‌کنند».^[۲۵]

آرزوی سیاسی عمدۀ لوئی نهم، پادشاه فرانسه، آن بود که با مغولان اتحادی علیه مسلمانان برقرار کند. در تعقیب این هدف و برانگیخته از خبر گرایش مغولان به مسیحیت نسطوری، پادشاه فرانسه ویلیام روبروکی^۲ را، که راهبی فرانسیسی در دربارش بود، در

رأس هیئتی غیررسمی به دربار خان بزرگ در مغولستان فرستاد. ما در شرح ویلیام روپروکی از این سفر، که در ۱۲۵۳ آغاز کرد، اشاراتی چند به اسماعیلیان ایران داریم.^[۲۶] نیز به نظر می‌رسد که وی از جمله نخستین اروپاییانی است که از اسماعیلیان ایران با نام‌های «اکساسین» («Axasins») و «هکساسین» («Hacsasins»)، که تاکنون فقط درباره اسماعیلیه شام به کار می‌رفت، یاد کرده است. بدون شک، ویلیام این اصطلاحات را از صلیبیون شنیده بود و خودش از ارتباط میان نزاریان ایران و شام آگاه بود. ویلیام روپروکی نیمه نخستین سال ۱۲۵۴ را در دربار خان بزرگ، منگوقا آن (وفات: ۱۲۵۹)، در پایتخت خان، قراقروم، و در نزدیکی آن گذرانید. وی در آنجا مشاهده کرد که اقدامات امنیتی شدیدی علیه خارجیان برقرار شده است، «زیرا به مانگو چان خبر رسیده بود که چهل تن از 'حشاشین' (هکساسین) بالباس‌های مختلف وارد شهر شده‌اند تا او را بکشند». ویلیام دریافت که این ممکن است به تلافی آن بوده باشد که خان اخیراً یکی از برادرانش را به «ملکت 'حشاشین'، که آنان را 'ملحد' ('Mulidet') می‌خواند، فرستاده بود و به او فرمان داده بود که همه آنان را به قتل آورد». باید به یاد آورد که برادر مورد نظر، هولاکو بود که مغولستان را بالشکری عظیم در ۱۲۵۲ ترک کرده بود.

در این میان، مشهورترین همه سیاحان و جهانگردان اروپایی سده‌های میانه، مارکو پولو و نیزی (۱۲۲۴-۱۲۵۴)، عازم سفر معروف خود به چین شد. مارکوی جوان، بنابر آنچه در سفرنامه خویش آورده است، در دومین سفر پدر و عمویش به دربار قوبیلای (۱۲۹۴-۱۲۶۰)، برادر و جانشین منگوقا آن، همراه آنان شد. پولوها در ۱۲۷۱ از چکا به راه افتادند و در راه خود در ۱۲۷۲، حدود پانزده سال بعد از سقوط دولت نزاری، از میان ایران گذشتند. مارکو پولو، که خاطرات سفر خود را در ۱۲۹۸ به نوشتن سپرد، پس از گذراندن هفده سال در چین و سرانجام بازگشت به نیزد در ۱۲۹۵، روایت می‌کند که وی در ایران از چند تن از اهالی مطالبی درباره «شیخ الجبل» و اسماعیلیان ایران^[۲۷]، که وی آنان را «ملحد» («Mulcete»)، «ملست» («Mulchet»)^[۲۸] و غیره می‌خواند، شنیده بوده است.

«شیخ الجبل» یا «پیرمرد» کوhestan را در زبان آنان علاء الدین می‌خوانندند. به دستور او، دره میان دو کوه را محصور ساختند و به صورت باعی، باعی که بزرگ‌تر و زیباتر از آن دیده نشده بود، درآوردنده که پُر از درختان میوه از هر نوعی بود. در آن، بهارنشین‌ها و کاخ‌های زیبایی که می‌توان تصور کرد، برآوردنده که سراسر با طلاکاری و نقاشی‌های ظریف تزیین شده بود. در این باع، جویبارهایی بود که در آنها شراب و شیر و عسل به روانی جریان داشت؛ و

عده‌ای از زنان و زیباترین دختران عالم نیز، که می‌توانستند هر نوع آلت موسیقی را بنوازنند و ترانه‌های شیرین و دلربا بسرایند و چنان برقصند که دل از بینندگان بربایند، در آنجا بودند. زیرا «پیرمرد» آرزو داشت که همه رعایای او باور کنند که آن باع بهشت واقعی است. از این‌رو، آن را مطابق توصیف حضرت محمد (ص) از بهشت خود آراسته بود؛ یعنی باع زیبایی با جویبارهایی از شراب و شیر و عسل و آب و پُر از زنان دلربا برای خوشی و لذت همه ساکنان آن. هیچ تردیدی نیست که «مسلمانان» («ساراسن‌ها») آن نواحی یقین داشتند که آن باع بهشت است.

اما هیچ کس اجازه نداشت به این باع داخل شود جز آنان که او می‌خواست از جمله «اشیشین» (Ashishin) او باشند. دری در مدخل این باع قرار داشت که چندان مستحکم بود که می‌توانست در مقابل عالم مقاومت کند و هیچ راه دیگری برای ورود به باع وجود نداشت. پیرمرد در دربار خود عده‌ای از جوانان روستایی رانگه می‌داشت که سن آنان بین ۱۲ تا ۲۰ سال بود؛ جوانانی که ذوق سربازی و سلحشوری داشتند. وی به این جوانان حکایاتی درباره بهشت می‌گفت، همان‌طور که حضرت محمد به پیروان خود گفته بود و آنان سخنان او را باور می‌کردند و همان‌گونه که «مسلمانان» («ساراسن‌ها») سخنان حضرت محمد (ص) را باور داشتند. آنگاه گاهی چهار، گاهی شش، گاهی ده تن از این جوانان را به باع خود می‌برد، اما قبل از آن نوشابه‌ای می‌نوشاند که به خوابی عمیقشان می‌برد و، سپس، دستور می‌داد آنان را بردارند و به درون باع ببرند. بنابراین، آنان چون چون چشم می‌گشودند خود را در باع می‌دیدند.

سپس، درباره تعلیم و تربیت این «اساسین» یا «اشیشین»، که در ترجمه سیر هنری یول^۱ (۱۸۲۰-۱۸۸۹)، مترجم و مفسر دانشمند سفرنامه مارکو پولو، به صورت Asciscin آمده است^[۲۹]، روایت می‌شود که:

اکنون این امیر که ما وی را «پیرمرد» یا «شیخ الجبل» می‌نامیم، دربار خود را مجلل و باعظمت آراسته بود و به آن مردمان کوهستانی ساده‌دلی که در پیرامونش بودند باوراندۀ بود که وی پیامبر بزرگی است. وی چون می‌خواست یکی از «اشیشین» خود را به مأموریتی بفرستد، دستور می‌داد

از آن شریطی که قبلاً از آن سخن گفتم به او بنوشانند و آنگاه وی را به کاخ او ببرند. بنابراین، جوان چون از خواب بیدار می‌شد خود رادر قلعه می‌یافت نه در باغ بهشت. از این‌رو، از این امر زیاد خشنود نبود. سپس او را به حضور «شیخ الجبل» می‌بردند. جوان تعظیمی غرماً می‌کرد، زیرا باور داشت که در پیشگاه پیامبری واقعی است. آنگاه امیر از او می‌پرسید از کجا آمده است و او پاسخ می‌داد که از باغ بهشت آمده است و بهشت همان‌گونه بود که حضرت محمد در شریعت توصیف کرده بود؛ و این البته در دل آن دیگران که در پیرامون ایستاده بودند و هنوز اجازه ورود به بهشت را نیافته بودند، آرزوی شدیدی برای رفتن به آنجا پدید می‌آورد.

بنابراین، وقتی «پیرمرد» می‌خواست امیر یا سلطانی را به قتل آورد به چنین جوانی می‌گفت: «برو و فلان کس را بکش؛ و چون بازگشته 'فرشتگان' من تو را به بهشت می‌برند و اگر کشته شدی، باز هم من 'فرشتگان' خود را می‌فرستم تا تو را به بهشت بازگردانند.» به این ترتیب، این سخنان را به آنان می‌باوراند. از این‌رو، هیچ فرمانی از جانب او نبود که آنان از اجرای آن به عشق بازگشتن به باغ بهشت او سر باز زند. به این شیوه، «شیخ الجبل» پیروان خود را وادار می‌کرد که هر کس را که می‌خواست از شرّ او خلاص شود به قتل رسانند. به این ترتیب، وحشتی عظیم در دل همه امیران می‌افکند و، علاوه بر این، آنان را وامی داشت برای اینکه صلح و دوستی با او را حفظ کنند به وی باج بپردازنند.

مارکو پولو در پایان روایت خود می‌گوید که «پیرمرد» در سرزمین‌های دمشق و کردستان دستیاران و معاونانی داشت که عیناً از روش او تقیید می‌کردند. پایان کار «پیرمرد» وقتی فرارسید که مغولان، بعد از آنکه سه سال او را محاصره کردند، وی و همهٔ پیروانش را کشتن و قلعه و باغ او را ویران ساختند. چند نکته در ارتباط با داستان مارکو پولو، که اغلب غربیان طی ۷۰۰ سال گذشته آن را خوانده و تکرار کرده‌اند، در خوبی یادآوری است.

توصیف مارکو پولو از قلعه «پیرمرد» کوهستان ممکن است چنین به نظر آید که به یکی از قلعه‌های نزاریان در درهٔ الموت اشارت دارد. اما، یول شاید نخستین کسی بود که خاطرنشان کرد «هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم پولو الموت را دیده است، زیرا این محل به‌کلی دور از مسیر مسافرت او بود». ^[۳۰] ولی این سیاح جوان، که در آن موقع فقط

هจده ساله بود، در واقع امکان دارد بعضی تفصیلات درباره محل و موقع الموت شنیده باشد، همچنان‌که همه توصیفات او از اسماعیلیان ایران از قرار معلوم مبتنی بر مشاهدات شخصی او نیست. به‌حال، احتمال دارد که وی ویران‌های یک قلعه نزاری را در جایی در ایران دیده باشد^[۳۱]؛ با آنکه امکان شناختن محل این قلعه میسر نیست. این محل در شرق ایران، در اطراف طبس و تون در قهستان، منطقه خشک و لمیزرن جنوب خراسان است. مارکو پولو شرح سفر خود را در آن نقطه قطع می‌کند تا به بحث درباره «پیرمرد» بپردازد و ظاهراً دین یک قلعه نزاری انگیزه این گریز از مطلب شده است.^[۳۲] بنابراین، می‌توان چنین استنباط کرد که قلعه مورد نظر یا قلعه کوهستانی گردکوه در نزدیکی دامغان بوده است که سرانجام در ۱۲۷۰، حدود دو سال پیش از عبور مارکو پولو از خراسان به شمال افغانستان، تسلیم مغولان شد، یا، به احتمال بیشتر، قلعه‌ای در شرق قهستان بوده است. باید به خاطر داشت که اسماعیلیان نزاری قبلًاً چندتا از شهرهای عمدۀ آن منطقه را در تصرف داشتند و در آنجا شبکه‌ای از قلعه‌ها به وجود آورده بودند.

مارکو پولو، مانند ویلیام روبروکی پیش از او، از صورت‌های مختلفی از واژه «اساسین» (Assassin) هنگام اشاره به اسماعیلیان ایران استفاده می‌کند.^[۳۳] اما، این نام را فقط در ارتباط با آن دسته از افراد فرقه به کار می‌برد که برای مأموریت فرستاده می‌شدند و آنان را از بقیه اسماعیلیان به طور کلی، که آنان را به صورت‌های مختلف تحریف‌شده‌ای از نام «ملحد» و «ملاحده» می‌خواند، متمایز می‌داند. واژه «اساسین» به این مفهوم منحصر به آن دسته از اعضای فرقه، دلالت می‌کند که اسماعیلیان نزاری آنان را «فدائیان» یا «فداویان» می‌خوانند. به هر صورت، توصیف مارکو پولو از «پیرمرد و فدائیانش» نماینده ترکیب شاخ و برگ داده‌شده افسانه‌های «حشاشین» است و وی ابداع اصلی خود را به صورت «باغ بهشت سری» «پیرمرد» بر آنها افزوده است. بالأخره باید خاطرنشان ساخت که مارکو پولو، شاید برای نخستین بار، عنوان شامی «پیرمرد کوهستان» یا «شیخ الجبل» را در اشاره به رهبر اسماعیلیان ایران، که تفوق آنان را بر هم‌کیشان شامی‌شان تصدیق می‌کند، به کار می‌برد. نیاز به گفتن ندارد که علاء الدین محمد سوم (وفات: ۱۲۵۵/۶۵۳)، علاء الدین (Aloadin) داستان مارکو پولو، فقط حکمران ماقبل آخر دولت نزاری در ایران بود. آخرین حکمران، رکن الدین خورشاد، پسر او بود که در ۱۲۵۶ تسلیم مغولان شد و آنان او را اندازمانی بعد به فرمان منگوقا آن کشتد.

روایت مارکو پولو از افسانه‌های «حشاشین» به درجات مختلف به وسیله نویسنده‌گان اروپایی بعدی به عنوان توصیف استانده و موثق موضوع تکرار شد. اما، به فکر هیچ

اروپایی خطور نکرد که مارکو پولو ممکن است حقیقتاً این داستان‌ها را در ایتالیا، پس از آنکه از سفر مشرق‌زمین در ۱۲۹۵ به ونیز بازگشت، شنیده بوده باشد (زیرا این داستان‌ها تا آن موقع در اروپا شیوع کامل یافته بود و می‌شد آنها را به سوابق اروپایی‌شان ردگیری کرد). آنان به این فکر نیافتادند که شاید افسانه‌های «حشاشین»، به صورتی که در سفرنامه مارکو پولو آمده است، به عنوان یادداشتی طفره‌آمیز به وسیلهٔ روستیچلوی پیزاری^۱، رمان‌نویس ایتالیایی که مسئول به نگارش درآوردن یادداشت‌های سفر مارکو پولو بود، افزوده شده بوده است. در حال حاضر، با مقدار اطلاعاتی که داریم بیش از این نمی‌توان در این باره سخنی گفت؛ به ویژه که تحریر اصلی سفرنامه مارکو پولو، که به وسیلهٔ روستیچلو به گونهٔ غریبی از فرانسه آمیخته به ایتالیایی نوشته شده بوده است، به دست نیامده است. در اینجا، این رأی نیز باید بگوییم که مارکو پولو خود ظاهراً سفرنامه‌اش را طی بیست سال آخر زندگی خود اصلاح کرده و افسانه‌های «حشاشین» دربارهٔ اسماعیلیان نزاری شام را، که در آن موقع در اروپا شایع بوده است، چنان‌که می‌خواسته در سفرنامه خود وارد کرده است. در واقع، این مارکو پولو بود که صحنهٔ این افسانه‌ها را از شام به ایران منتقل کرد. تاریخ‌نگار معاصر، جوینی، دشمن قسم‌خوردهٔ نزاریان که همراه هولاکو خان مغول در ۱۲۵۶ وارد قلعهٔ الموت شده و شخصاً آن قلعه را پیش از ویرانی آن به دست مغولان بازرسی کرده، گزارشی از کشف‌یک «باغ بهشت سری» در آنجا، باغی که در روایت مارکو پولو ادعای شده، نداده است.

سلطین مملوک، تا پایان قرن سیزدهم، به سلطهٔ سیاسی نزاریان شام پایان داده و، همچنین، استیلای صلیبیون در «شرق مدیترانه» را به یک باریکهٔ کوچک ساحلی در شام کاهش داده بودند. در ۱۲۹۱، عکا، آخرین پایگاه مسیحیت در «سرزمین مقدس»، به دست مملوکان افتاد. این تحولات همچنین نشان‌دهندهٔ پایان روابط نزاریان شام و صلیبیون بود. تا آن زمان نام «اساسین» یا «حشاشین» («Assassins»)^۲ به شکل‌های مختلف آن، و داستان‌های آن دسته از پیروان فرقهٔ اسماعیلی که به این نام شناخته می‌شدند، به وسیلهٔ صلیبیون و دیگر اروپاییانی که از خاور نزدیک بازمی‌گشتد در همه‌جا پخش شده بود.^[۳۴] در حقیقت، در پایان قرن سیزدهم [شیوع این داستان‌ها در حدی بود]^[۳۵] که شاعران پروانسال^۳ به مقایسهٔ سرسپردگی و وفای عاشقانهٔ خود و سرسپردگی غیورانه «فادئیان» («حشاشین») نسبت به «شیخ الجبل» می‌پرداختند.^[۳۶] اما این روش‌ها و

تاکتیک‌های «فدائیان» در برابر دشمنان جامعه‌شان بود، نه فدایکاری و از جان گذشتگی برای رهبرشان که در نهایت اروپاییان را تحت تأثیر قرار داد و به واژه «اساسین» (Assassin) معنایی جدید داد. این نام در نیمه اول قرن چهاردهم به عوض آنکه برگروه و فرقه‌ای در خاور مزدیک دلالت کند، بر یک آدمکش حرفه‌ای دلالت می‌کرد. قدیمی‌ترین نمونه‌های اروپایی چنین نحوه کاربردی، که تا به امروز حفظ شده است، ظاهراً در ایتالیا دیده شد. دانته^۱ (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، شاعر بزرگ ایتالیایی، در کتاب کمدی الهی^۲ خود، از «آدمکشی حیله‌گر» (Le perfido assassin) سخن می‌گوید؛ و جووانی وللانی^۳ (وفات: ۱۳۴۸)، تاریخ‌نگار فلورانسی، حکایت می‌کند که چگونه امیر لوکا^۴ آدمکشان خود را «» (assassini suo) برای کشتن دشمنی به پیزا گسیل داشت.^۵ ناظران غربی اسماعیلیان نزاری، به ترتیب، اسم عام جدیدی را در زبان‌های اروپای غربی وارد کردند.

هنگامی که صلیبیون از «حشاشین» سخن می‌گفتند، اشاره اصلی آنان به اسماعیلیان نزاری شام بود. بعدها این نام عموماً بر نزاریان ایران نیز به وسیله جهانگردان اروپایی و وقایع‌نامه‌نگاران غربی اطلاق شد. «شیخ الجبل» یا «پیرمرد کوهستان» نیز تاریخچه مشابهی داشت. در ابتدا، صلیبیون آن را در مورد رهبر نزاریان شام به کار می‌بردند. چنان‌که برناردلویس^۶ اظهار داشته است، غیر طبیعی نبود برای اسماعیلیان که اصطلاح احترام آمیز عام اسلامی «شیخ» را، به معنای «پیرمرد» یا «ریش‌سفید»، درباره رهبر و رئیس خود به کار بردۀ باشند.^۷ اما صلیبیون اصطلاح «شیخ» را درست درنیافتدند و به عوض آنکه این اصطلاح را در زبان خود به معادل‌های دقیق‌تری چون «Senior» یا «Dominus» یعنی رئیس برگردانند، آن را بر اساس معنای ثانوی‌اش در لاتین به «Vetus»، یا «Senex» یعنی «پیرمرد» ترجمه کردند. به‌حال، معنای این عنوان به قلعه‌های کوهستانی نیز، که رهبران نزاری در آنها می‌زیستند، ارتباط داده شد. اما باید افزود که به نظر می‌آید عنوان شامی «پیرمرد کوهستان» یا «شیخ الجبل» فقط به وسیله صلیبیون و منابع غربی دیگر به کار رفته و تاکنون در منابع فارسی و عربی معاصر دیده نشده است. در نتیجه، معادل کامل عربی آن، یعنی، «شیخ الجبل»، ممکن است ترجمه‌بعده صورت‌های لاتینی آن چون «Vetus de Montanis» باشد که وقایع‌نگاران غربی صلیبی به کار می‌برده‌اند.

باری، هرگونه بوده باشد، اروپاییان علاقه‌مندی خود را نسبت به اسماعیلیان حفظ

1. Dante Alighieri

2. *La Divina Commedia*

3. Giovanni Villani

4. Lucca

5. Bernard Lewis

کردند. مارکو پولو به ویژه تخیل معاصران خود را برانگیخت و داستان باع بهشت او را نویسنده‌گانی چند در اوایل قرن چهاردهم اقتباس کردند. در این ارتباط، روایت و شرح اودوریک پوردنونی^۱ (وفات: ۱۲۳۱)، مبلغ فرانسیسی از شمال ایتالیا که طی سال‌های ۱۲۲۷-۱۲۲۸ از چین دیدن کرده بود، به خصوص اهمیت دارد. اودوریک هنگام بازگشت، در حوالی سال ۱۲۲۸، ظاهراً از شمال ایران در امتداد ساحل دریای خزر گذشت و در آنجا از محلی که «Millistorte» یا «Melistorte» خوانده می‌شد (این کلمات احتمالاً می‌توانند صورت تحریف شده «ملاده» باشند)، دیدن کرد.^[۲۸] اودوریک در شرح خود^[۲۹]، که ممکن است راجع به دره الموت بوده باشد، تقریباً داستان باع بهشت مارکو پولو را به تمامی نقل می‌کند.

تا قرن شانزدهم، هنگامی که مراکز جنبش اسماعیلی به نقاط دورتری چون یمن و هند منتقل شد، از تعداد نزاریان خاور نزدیک بسیار کاسته شد، زیرا آنان اینکه یا در خفا و پنهانی می‌زیستند، مانند ایران، یا رعایای مطیع امپراتوری عثمانی شده بودند. در نتیجه، استنادات اروپاییان به اسماعیلیه در دوره رنسانس محدودتر و پراکنده‌تر شد. اکنون به آنان گاهی عمدتاً از سوی مبلغان یا مسافران «سرزمین مقدس»، اشاره می‌شود. اما، تحقیقات غربی همچنان بر پایه تأثرات و برداشت‌های قبلی صلیبیون از آنان ادامه یافت. مثلًاً راهب دومینیکی، فلیکس فابری^۲ که از «سرزمین مقدس» دو بار میان سال‌های ۱۴۸۰ و ۱۴۸۴ دیدن کرد، از «حشاشین» (Assassins) در زمرة مردمان آن منطقه یاد و خیال پردازانه تکرار می‌کند که:

رئیس آنان دستور می‌دهد به جوانان آنان زبان‌های مختلف بیاموزند و آنان را به ممالک دیگر می‌فرستد تا به خدمت پادشاهان آنجا درآیند؛ به این هدف که چون زمان ایجاب کند، خدمتگزار هر پادشاهی بتواند او را با زهر یا وسیله دیگر به قتل برساند. اگر خدمتکار پس از قتل پادشاه بتواند بگریزد و به سرزمین خود برود، به او ثروت و مکنت و مقام خواهد داد؛ اگر گرفتار شود و مجازات مرگ بر او مقرر گردد، در کشور خود به عنوان شهید مورد ستایش قرار خواهد گرفت.^[۴۰]

دیری نگذشت که در پی پژوهش‌های محققانه‌تر روایات و شرح‌های دست اول جایگزین این روایتها شد. نخستین تکنگاشت غربی که سراسر وقف موضوع

اسماعیلیان شد گویا رساله دنیس لبی دو باتیلی^۱، یک پایور فرانسوی دربار هانزی چهارم بود.^[۴۱] توجه عمیق نویسنده معطوف به احیای قتل‌های سیاسی در اروپا، بعد از خنجرزدن هانزی سوم پادشاه فرانسه در ۱۵۸۹ به دست راهبی از فرقه ژاکوبین‌ها بود که او را «un religieux assassin-porte-couteau» می‌خواند. هراسان از وجود آدمکشانی بالقوه در میان فرقه‌های مذهبی مسیحیت، وی در ۱۵۹۵ عزم آن کرد که رساله مختصری بنگارد درباره خاستگاه اصلی واژه «assassin»، که رواج تازه‌ای در فرانسه یافته بود، و تاریخ فرقه مسلمانی که این نام از آن نشئت گرفته بود. وی پیروان این فرقه را «les premiers et anciens assassins d'entre les Sarrasins et Mahometans» می‌خواند. اما، این اثر کلاً بر پایه وقایع‌نامه‌های غربی نوشته شده بود و روایات آن ترکیبی آمیخته با روایت مارکو پولو بود و نکته تازه‌ای بر آنچه اروپاییان از سه قرن پیش تر درباره این موضوع می‌دانستند، نمی‌افزود.

در ۱۶۵۹، هنگامی که هنریکوس بنگرتوس^۲ ویرایش خود را از وقایع‌نامه آرئلد لو بکی منتشر ساخت، نوشتۀ مهم دیگری درباره اسماعیلیان در دسترس قرار گرفت. ویراستار آلمانی در یادداشت‌های توضیحی خود به اختصار درباره اسماعیلیان بحث می‌کند و تقریباً نام تمام مؤلفان لاتینی را، که بر حسب دانش او از «اساسین» یاد کرده‌اند، بر می‌شمارد.^[۴۲] هر آینه، بنگرتوس هم می‌اندیشید که این مغولان بودند که قدرت نزاریان شام را مضمحل ساختند. این اشتباه را تا مدتی محققان بسیاری مرتكب شدند؛ از جمله یوهان فیلیپ براتیه^۳ (۱۷۲۱-۱۷۴۰) که نویسنده‌ای عجیب بود. اما، وی در ترجمه‌فرانسوی سفرنامه بنیامین تودلایی عقیده غلط این سیاح را، که نزاریان ایران را تابع و فرمان‌بردار رئیس فرقه شام می‌پنداشت، اصلاح کرد.^[۴۳] باید افزود که تا قرن هفدهم ریشه‌شناسی واژه «اساسین» مدت‌ها بود که در اروپا فراموش شده بود. در نتیجه، تعداد روزافزونی از علمای فقه‌اللغه و واژه‌نامه‌نگاران اکنون جمع‌آوری گونه‌های مختلف این اصطلاح را، که در منابع غربی آمده بود شروع کردند، مانند 'Accini, Arsasini, Assassini, Assessini, Assissini, Heselin, Heyssessini' و غیره؛ همچنین صورت «Hashishin» («Hashishin») که فقط بنیامین تودلایی ذکر کرده بود. علاوه بر این، ریشه‌شناسی‌های بسیاری پیشنهاد شد. شارل دو فرسن دو کانز^۴

1. Denis Lebey de Batilly

2. Henricus Bengertus

3. Johann Philipp Baratier

4. Charles du Fresne du Cange

(۱۶۰۱-۱۶۶۸) که واژه «اساسین» را در لغتنامه لاتین سده‌های میانه^[۴۴]، که برای نخستین بار در ۱۶۷۸ چاپ شد، مورد بحث قرار داده است، یکی از پیشگامان معروف در این زمینه است. در این بررسی، چند تن از معاصران نیز، مانند ژیل مناز^[۱] (۱۶۱۳-۱۶۹۲) و گروهی از محققان بعدی، به او ملحق شدند و مدخل‌های مشابهی در واژه‌نامه‌های ریشه‌شناسی خود وارد کردند.

باری، نخستین پیشرفت مهم در بررسی اسماعیلیان، در ۱۶۹۷، با انتشارِ بعد از مرگ اثرِ دائرة المعارف‌گونه بارتلمی داربلو^[۲] (۱۶۲۵-۱۶۹۵) صورت گرفت.^[۴۵] این اثرِ پیشتازِ خاورشناسی غربی، که همه زمینه‌های شرق مسلمان را در برابر می‌گرفت، مقتدر بود که کتاب مرجعِ معیار و استاندارد تا اوایل قرن نوزدهم در اروپا باقی بماند. داربلو، خاورشناس معروف فرانسوی (که هرگز شرق را ندیده بود)، در نوشتن دائرة المعارف خود انواع مختلف منابع عربی، فارسی، و ترکی را خوانده و از آنها استفاده کرده بود. در نتیجه، وی اکنون شرح و تفصیل‌هایی درباره تاریخ و دین اسلام عرضه می‌داشت که برای اروپاییان ناشناخته بود. وی همچنین توانست اسماعیلیان را به طرز صحیح‌تری شناسایی کند و آنان را در بافت کلی‌تر اسلام مورد بررسی قرار دهد. داربلو، در تعدادی از مدخل‌های دائرة المعارف خود، چون باطنیه («Bathania»)، قرمط («Carmath»)، فاطمیه، اسماعیلیون، ملحدون («Molahedoun») و شیعه («Schiah») به روشنی نشان داد که اسماعیلیان در واقع یکی از تقسیمات عمده اسلام شیعی هستند و خودشان بعداً به دو گروه بزرگ تقسیم شده‌اند: اسماعیلیان افریقا و مصر (فاطمیان) و اسماعیلیان آسیا (که «ملاده کوهستان» نیز خوانده می‌شوند). به گفته‌وی، مقر گروه اخیر در الموت و بنیان‌گذار آن حسن صباح بود که هفت امیر دیگر بعداً جانشین او شدند.

در این زمینه، طی قرن هجدهم، تحقیقات اروپایی پیشرفت اندکی داشت. تامس هاید^[۳]، استاد دانشگاه اکسفورد، هنگامی که درباره ریشه‌شناسی خود از واژه «Assassini» بحث می‌کرد، به خوانندگانش اطمینان می‌داد که «جبل لبنان» مقر مأولوف بسیاری از اصحاب این فرقه است که از منطقه کردستان آمده‌اند و آن گروه که «Assassins» خوانده می‌شوند اصلیت کردی دارند.^[۴۶] یوزف سیمون اسمنانی^[۴] (السماعانی) (۱۶۸۷-۱۷۶۸)، از خانواده خاورشناسان مارونی سوریه، گنجینه‌دار کتابخانه واتیکان، اشارات مختصری به

1. Gilles Ménages

2. Barthélemy d'Herbelot

3. Thomas Hyde

4. Joseph Simon Assemani

«حشاشین» کرد و ریشه‌شناسی غریب خود را برای این واژه ارائه داد.^[۴۷] اشارات اتفاقی دیگری از سوی مُبلغان، مسافران، و مورخان اروپایی این قرن به اعضای این فرقه شده است.^[۴۸] شرح مفصل‌تری در این‌باره از پیر الکساندر دو لا راوایله^۱ (۱۶۹۷–۱۷۶۲)، یک اسقف فرانسوی است. اما، توجه خاص او صرفاً به قتل کونراد موتفرای و دو سوءقصد نافرجام برای قتل فیلیپ دوم آوگوستوس و سن‌لوئی، شاهان فرانسه، معطوف بود که ادعا می‌شود نقشه آن را نزاریان شام کشیده بودند.^[۴۹] دروزها نیز، که ابتدا شاخه‌ای از اسماععیلیان بودند، اکنون برای نخستین بار موضوع تحقیق قرار گرفتند.^[۵۰] اما، مهم‌ترین سهم قرن هجدهم در تحقیقات اسماععیلی در دو تذکره آمده بود که در ۱۷۴۳ توسط یک فرانسوی به نام کامیل فالکونه^۲ (۱۶۷۱–۱۷۶۲)، که خاورشناس هم نبود، در برابر «فرهنگستان سلطنتی سنگنوشته‌ها و ادبیات»^۳ خوانده شد. در این تذکره‌ها، فالکونه، پس از نظری به کارهای پیش‌گام خود، شرحی به اختصار درباره تاریخ و مذهب نزاریان ایران و شام، با اشاراتی به خاستگاه اسماععیلیان و نیز ارائه ریشه‌شناسی دیگری برای نام «اساسین» («Assassin») آورده بود.^[۵۱]

تاسال‌های آغازین قرن نوزدهم، تحقیق درباره اسماععیلیان هنوز بر پایه دیدگاه‌های محدود و تعصّب‌آمیز صلیبیون و افسانه‌های آدمکشان آنان صورت می‌گرفت؛ و این عمدتاً به خاطر آن بود که هنوز از منابع شرقی به مقداری که قابل اعتماد در اروپا استفاده نمی‌شد. یوزف اسمانی، برادرزاده اسقف سیمون اسمانی (۱۷۵۲–۱۸۲۱)، که بخش اول زندگی اش را در طرابلس گذرانیده و در آنجا اخباری از اسماععیلیان معاصر در شام شنیده بود و بعدها استاد زبان‌های شرقی در مدرسه‌ای در پادوا شد، در ۱۸۰۶ مقالهٔ خصوصت‌آمیزی درباره فرقه اسماععیلیه نوشت.^[۵۲] وی همچنین ریشه جدیدی برای «Assissana» پیشنهاد کرد که باور داشت نام اصلی نزاریان بوده است. بنا بر گفته او، واژه «Assassini»، که تصحیف و تحریف شده واژه «Assissani» است، با واژه عربی «Assissath» («الصیصه») به معنای کوه یا قلعه ارتباط دارد؛ در نتیجه، «الصیصانی» («الصیصانی») دلالت بر کسی دارد که در قلعه کوهستانی سکنا دارد.

1. Pierre Alexandre de la Ravalière

2. Camille Falconet

3. Académie Royale des Inscriptions et Belles Lettres

دیدگاه‌های خاورشناسان

در این میان، خاورشناسی علمی با تأسیس «مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی»^۱، در پاریس، در ۱۷۹۵ آغاز شد. بارون آنتوان ایساک سیلوستر دو ساسی^۲ (۱۷۵۸-۱۸۳۸)، بر جستهٔ ترین خاورشناس روزگار خود، نخستین استاد زبان عربی در مدرسه جدید‌تأسیس زبان‌های شرقی شد و در ۱۸۰۶ به استادی کرسی زبان فارسی در کلژ دو فرانس^۳ منصوب گشت؛ بعداً وی مدیر این هر دو مؤسسه و نیز رئیس و دبیر همیشگی «آکادمی کتبیه‌ها» گشت. با افزایش روزافزون دانشجویان و حلقهٔ عظیمی از همتایان و شاگردان، دو ساسی این مزیت و افتخار را به دست آورد که معلم بیشتر خاورشناسان نام‌بردار نیمة اول قرن نوزدهم باشد. در همان ایام، مطالعات خاورشناسی، بالشکرکشی ۱۷۹۸-۱۷۹۹ ناپلئون به مصر و سوریه، تقویت زیادی یافت. به دنبال این تحولات، بر تعداد خاورشناسان، به خصوص در فرانسه و آلمان، بسی افزوده شد و کرسی‌های زبان‌های شرقی در دانشگاه‌های اروپایی افزونی چشمگیری یافت. این علاقه‌مندی به خاورشناسی در انتشار نشریات ادواری تخصصی نیز متجلی گشت که با انتشار نشریهٔ گنجینه‌های مشرق‌زمین^۴ در ۱۸۰۹ آغاز شد و نیز موجب تأسیس انجمن‌های علمی گردید. «انجمن آسیایی»^۵ در ۱۸۲۲ به ریاست دو ساسی تشکیل شد و، به دنبال آن، انجمن‌های دیگر پدید آمد که نقش مهمی در تسهیل فعالیت‌های پژوهشی خاورشناسان ایفا کردند. خاورشناسان قرن نوزدهم مطالعات و بررسی‌های عالمانه‌تری دربارهٔ اسلام بر پایه دست‌نویس‌های عربی، که عمدتاً تألیف علمای اهل سنت بود، انجام دادند. در نتیجه، آنان اسلام را از دیدگاه اهل سنت مطالعه کردند و تقسیم‌بندی‌هایی را که از بافت‌های تحقیقات مسیحی اخذ کرده بودند در بررسی‌های خود به کار گرفتند و تشیع را تعبیر «هِرْدوکسی» («ناذرست‌دینی») اسلام در مقابل تسنّن، که آن به معنای تعبیر «أُرْتُدوکسی» («ذرست‌دینی») اسلام می‌شمردند، پنداشتند. تنها بر این پایه و نیز جذابیت افسانه‌های «حشاشین» بود که خاورشناسان بررسی‌های خود را از اسماعیلیان آغاز کردند.

سیلوستر دو ساسی، که علاقهٔ خود را به بررسی مذهب دروز تا آخر عمر حفظ کرده بود،^[۵۲] سرانجام گره از رمز نام «اساسین» («Assassin») گشود. وی، با بهره‌گیری از

1. École des Langues Orientales Vivantes

2. Baron Antoine Isaac Silvestre de Sacy

3. Collège de France

4. Fundgruben des Orients

5. Société Asiatique

مجموعه دست‌نویس‌های عربی «کتابخانه ملی» پاریس، تذکرۀ مهمی فراهم آورد و در برابر انسٹیتو دو فرانس^۱ در ماه مه ۱۸۰۹ قرائت کرد.^[۵۴] در این تذکرۀ، وی همه‌topicیات پیشین را درباره کلمۀ «اساسین» بررسی و برای همیشه رد کرد و نشان داد که این واژه با کلمۀ عربی «حشیش»، که دلالت بر شاهدانه هندی دارد و محصول مخدوش است که از کانابیس سنتیوا^۲ به دست می‌آید، ارتباط دارد. وی به خصوص حدس زد که صورت‌های گوناگون این واژه مانند «اسیسینی» و «اساسینی» («assassin» و «assassini»)، که در اسناد لاتینی‌پایه صلیبیون و زبان‌های مختلف اروپایی آمده، از دو گونه صورت عربی واژه، یعنی «حشیشی» (جمع آن، «حشیشی» یا «حششین») و «حشاش» (جمع آن، «حشاشین»)، مشتق شده است. با آنکه دو ساسی توانست از متون عربی، به‌ویژه کتاب مورخ شامی، ابوشامه (۱۲۰۳/۶۶۵-۵۹۹)، شاهد بیاورد که اعضای فرقۀ نزاری «حشیشی» خوانده می‌شدند، نتوانست برای ریشه دومی که حدس زده بود شاهدی بیاورد. از آن زمان تاکنون نیز متونی پیدا نشده است که، در آن، صورت «حشاش» صفت عام برای کسی که حشیش مصرف می‌کند، به کار رفته باشد. بنابراین، چنان‌که برثارد لویس استدلال کرده است، این بخش از نظریۀ دو ساسی را با استلزم‌های آن باید رها کرد و این‌طور به نظر می‌رسد که همه صورت‌های اروپایی اسم «اساسین» («Assassin») صورت تحریف‌شده کلمۀ حشیشی و صورت‌های جمع آن است.^[۵۵]

دو ساسی، همچنین، درباره استفاده از این کلمه برای نزاریان حدس‌هایی زد. وی تردیدی نداشت که نزاریان از حشیش، یا حتی بیشتر نوشакی که محتوی حشیش بود، به نحوی استفاده می‌کردند. اما، برخلاف بعضی از خاورشناسان، جانب‌دار این عقیده نبود که افراد این فرقه را به خاطر آن «حشاشین» («Assassins») می‌خواندند که آنان به این شربت یا نوشак تخدیرکننده معتاد بودند. همین‌طور وی امکان هرگونه استفاده عادی از این داروی ناتوان‌کننده را از سوی «فدائیان» نزاری، که فکر می‌کرد نام «حشاشین» («Assassins») فقط در مورد آنان به کار می‌رفته است، رد می‌کرد. دو ساسی معتقد بود که حشیش، در آن زمان، داروی شیرینی بوده که منحصرأ در تمک رؤسای نزاری قرار داشته است و آنان به شیوه‌ای به قاعده از آن برای القای رؤیا و توهمات بهشت به «فدائیان» و اطاعت کورکورانه آنان استفاده می‌کردند. به عبارت دیگر، هرچند دو ساسی ضرورتاً واقعیت باغ بهشت را، که معتادان به حشیش بدان می‌رسیدند، نمی‌پذیرد، تفسیر و

تعییر خود را به داستان معروفی پیوند می‌زند که مارکو پولو و دیگران درباره اعمال ادعایی نزاریان روایت کرده بودند.

این داستان را که رئسای نزاریان چگونه مخفیانه حشیش به «فدائیان» می‌خوراند تا آنان را در قبضه خود داشته باشند و به کاری که می‌خواهند برانگیزنند، بسیاری از محققان از زمان آرنولد لوبکی پذیرفته‌اند. اما، این واقعیت پا بر جاست که هنوز در متن‌های اسماعیلی که در روزگاران اخیر به دست آمده است و در منابع اسلامی معاصرِ مهم به طور کلی، شاهد و گواهی که دال بر استفاده واقعی نزاریان از حشیش باشد یافته نشده است؛ خواه استفاده از آن در ارتباط با باغ بهشت بوده یا نبوده باشد. بنابراین، به پیروی از تلخیص‌های استدلال‌های لویس و هاجسُن^۱، به نظر می‌آید که باید به‌کلی همه روایت‌های مختلف این داستان را، که زمانی شیوع عام داشت، به عنوان روایتی افسانه‌ای به دست فراموشی سپرد.^[۵۶]

در آن زمان، مصرف و تأثیرات حشیش امری معلوم و دانسته بود و بهترین دلیل و شاهد بر آن وجود نام «حشیشیه» است. بنابراین، این ماده مخدر نمی‌توانسته است، بنا بر گفته دوسازی، به طور سری در تملک رئسای نزاری بوده باشد. گذشته از این، این نام را به‌ندرت نویسنده‌گان مسلمان به کار برده‌اند؛ نویسنده‌گانی که، بر خلاف صلیبیون و دیگر اروپاییان، ترجیح می‌دادند اعضای فرقه را به نام‌های مذهبی مانند «باطنیه» و «تعلیمیه» یا به سادگی «اسماعیلیه» و «نزاریه» بخوانند—اگر به نام‌های افترا آمیز نمی‌خوانند. هر آینه، معدودی از تاریخ نگاران مسلمان معاصر، چنان‌که یاد کردیم، عمدتاً از قرن سیزدهم، گاهی اصطلاح «حشیشیه» را درباره نزاریان شام به کار برده‌اند.^[۵۷] در حالی که نزاریان ایران، چنان‌که یاد آور شدیم، در بعضی از متن‌های زیادی ناحیه خرز نیز «حشیشی» نامیده شده‌اند. اما، در تمام این منابع اسلامی، واژه‌های «حشیشی» و «حشیشیه» در خصوص نزاریان به کار رفته است؛ بی‌آنکه توضیحی درباره اشتقاء این نام‌ها داده شود. به احتمال زیاد، اطلاق نام «حشیشیه» به نزاریان از باب تحقیر و شماتت بوده است. نزاریان از قبل آماج دشمنی مسلمانان دیگر بودند و به آسانی می‌توانستند هدف هر نوع داوری تحقیر و اهانت آمیزی از بابت باورها و رفتارشان قرار گیرند. به عبارت دیگر، به نظر می‌آید که نام «حشیشیه» انتقاد و خردگیری از نزاریان را منعکس می‌سازد نه اینکه توصیف درستی از اعمال سری آنان باشد. این نام انگیزه داستان‌های خیالی‌بافانه‌ای شد

که غیرقابل درک بودن رفتار و کردار نزاریان را برای غریبانی که از احوال آنان اطلاعات درستی نداشتند توجیه پذیر می‌ساخت.

به این ترتیب، دو ساسی، با تکیه به منابع عموماً خصمانه و شرح‌های خیال‌بافانهٔ صلیبیون، ناگزیر تا حدی بر «افسانهٔ سیاه» ضد اسماعیلی جدالگران اهل سنت و افسانه‌های «حشاشین» (آدمکشان) دورهٔ جنگ‌های صلیبی انگشت تأیید گذاشت. اما، برغم این نواقص، تذکرۀ دو ساسی نقطهٔ عطفی در مطالعات اسماعیلی در اروپا بود و راه را برای کوشش‌های روشنمندتر بر مبنای منابع شرقی و برخی از بررسی‌های تاریخی دقیق‌تر طی چند دههٔ آینده هموار کرد. این مارک کاترمیر^۱ (۱۸۵۷-۱۷۸۲) چند اثر مختصر دربارهٔ فاطمیان و نزاریان نوشت.^[۵۸] باید یاد آور شد که این خاورشناس بزرگ همچنین برای نخستین بار بخشی از تاریخ معروف رشید الدین فضل الله راکه، با تاریخ جوینی، نمانیده قدیمی ترین منابع تاریخی فارسی دربارهٔ نزاریان است به چاپ رسانید و در دسترس قرار داد. خاورشناس فرانسوی دیگری به نام ژوردن^۲، که در ۱۸۱۳ بخشی از تاریخ فارسی میرخواند دربارهٔ نزاریان را تصحیح و ترجمه کرده بود، شرح مختصری دربارهٔ نزاریان نگاشت.^[۵۹] در این میان، دو ساسی به تحقیقات وسیع‌تر خود دربارهٔ اسماعیلیان ادامه داد. در اثری که آخرین کار او و نتیجهٔ بیش از سی سال بررسی‌اش دربارهٔ مذهب دروزیه بود، وی مقدمه‌ای طولانی دربارهٔ سرآغازها و تاریخ اولیهٔ جنبش اسماعیلیه نوشت.^[۶۰] در آنجا بود که وی به تفصیل از عقاید اسماعیلیه، از جمله هفت مرحلهٔ بلاغ یا فرایند تشرّف به کیش اسماعیلی نوکیشان، سخن گفت و عبدالله بن میمون القداح بحث‌برانگیز را «مؤسس و پایه‌گذار» اصلی جنبش اسماعیلیه معرفی کرد و استدلال خود را عمدتاً بر پایهٔ اثر جذلی ضد اسماعیلی گم شدهٔ اخومحسن گذاشت؛ اثری که پاره‌هایی از آن در کتاب نویری که قبلًاً از آن سخن گفتیم، آمده بود. در حقیقت، بحث دو ساسی دربارهٔ اسماعیلیه نخستین در بیشتر مطالعات بعدی خاورشناسان همچنان تا روزگاران بسیار اخیر ادامه یافت و حفظ شد.

اما، از میان همهٔ آثاری که طی نیمهٔ اول قرن نوزدهم دربارهٔ اسماعیلیان نوشته شد، کتابی که بیش از همهٔ خوانده شد از زیر قلم خاورشناس و سیاستمدار اتریشی، یوزف فون هامر-پورگشتال^۳ (۱۷۷۴-۱۸۵۶)، بیرون آمد. فون هامر، مانند بسیاری از خاورشناسان روزگار خود، به‌ویژه در آلمان و اتریش در زمان پادشاهی سلسلهٔ

1. Étienne Marc Quatremère

2. Jourdain

3. Joseph von Hammer-Purgstall

هابسبورگ، کار خود را در خدمات سیاسی به عنوان مترجم در استانبول و سپس، کنسول در بالکان شروع کرد. وی، در ۱۸۱۸، با استفاده از وقایع نامه‌های مختلف صلیبیون و نیز منابع خطی شرقی در «کتابخانه سلطنتی» وین و مجموعه خصوصی کتابخانه خود، کتابی به زبان آلمانی نوشت که سراسر وقف نزاریان دوره الموت شده بود.^[۶۱] در این کتاب برای نخستین بار، با شرح و تفصیل بسیار، تمام تاریخ دولت نزاری در ایران با اشارات مختصراً به نزاریان شام بررسی شده بود. کتاب فون هامر موقفيت زیادی به دست آوردو به زودی به فرانسه و انگلیسی ترجمه شد^[۶۲] و تاروزگاران اخیر، یعنی تقریباً تادهه ۱۹۲۰، شرح استاندارد و پذیرفته موضوع به شمار می‌آمد.^[۶۳]

باید خاطرنشان کرد که فون هامر نسبت به نزاریان نظری تعصب‌آمیز داشت و روایت مارکوپولو را به‌تمامی، با همه اتهامات و افتراءاتی که دشمنان اهل سنت علیه اسماعیلیان می‌زدند، پذیرفته بود.^[۶۴] به این ترتیب، وی نزاریان را به چشم «جرگه‌ای از شیادان و ساده‌لوحان می‌نگریست که، در زیر نقاب مذهبی سخت‌گیرانه‌تر و اخلاقیاتی شدیدتر، شالوده‌دین و اخلاق را به‌کلی ویران می‌ساختند؛ آن فرقه آدمکشان، که در زیر خنجرهایشان خداوندگاران ملت‌ها جان می‌باختند؛ قدرتی بلامنازع داشتند، زیرا جهان طی سه قرن از آنان وحشت داشت تا اینکه بالأخره آن لانه مفسدان با خلافت درافتاد، خلافتی که به عنوان مرکز قدرت روحانی و دنیوی از همان آغاز به انهدام آن سوگند خورده بود».^[۶۵] این دیدگاه، به نوبه خود، منظوری ناگفته را منعکس می‌ساخت. فون هامر، که در زمانی می‌نوشت که زیاد از انقلاب فرانسه نگذشته بود، ظاهراً می‌خواست از نزاریان به عنوان سرمشی برای پدیدآوردن رساله‌ای برای زمان خود استفاده کند که به دولتها علیه «نفوذ زیان‌بار انجمن‌های سری در حکومت‌های ضعیف و استفاده نابجا و هراس‌انگیز از دین برای ایجاد وحشت به خاطر جاهطلبی بی‌حد و حصر» زنهار و هشیاری دهد.^[۶۶] وی، در راستای نقشه‌ای که داشت، به مقایسه‌های دقیقی میان «فرقه حشاشین»، از یک سو، و فرقه‌های سری اروپایی روزگار خود که از آنها نفرت داشت، مانند شهسواران معبد، یسوعیان، ایلومیناتی‌ها، و فراماسون‌ها، از سوی دیگر، دست زد. او بر تشابه اصطلاحات متناظر درجات مختلف مراسم تشریف آنان؛ القاب و وجه تسمیه استادان یا پیرانشان، و یاران و نوکیشانشان، عقاید عمومی و پنهانی آنان؛ سوگند اطاعت بی‌چون و چرا آنان از ماقوqان ناشناخته‌شان، و خدمت به اهداف فرقه و انجمن «تأکید نهاد.^[۶۷]

در نیمة دوم قرن نوزدهم، تحقیقات اروپایی، با چند استثنای پیشرفت اندکی در مطالعات اسماعیلی حاصل کرد. استثنای برجسته بر این روای را آثار خاورشناس فرانسوی،

شارل فرانسوا دفرمری^۱ (۱۸۲۲-۱۸۸۳)، فراهم آورد که مجموعه بزرگی گردآوری کرد از اشاراتی که در وقایع نامه‌های مختلف اسلامی درباره نزاریان ایران و شام آمده بود. وی که قبلاً بخش مربوط به دولت نزاری ایران را، که در تاریخ قرن چهاردهمی حمدالله مستوفی آمده بود، ترجمه کرده بود،^[۷۶] اینکه نتایج مطالعات و بررسی‌های خود را در باب نزاریان در دو مقاله طولانی منتشر ساخت.^[۷۷] چند سال بعد، دانشمند هلندی، راینهارت دوزی^۲ (۱۸۲۰-۱۸۸۳)، در تاریخ اولیه اسماعیلیه به تحقیق پرداخت.^[۷۸] موضوعی که به نحو کامل‌تر، به ویژه از جهت اشتمال بر قرمطیان، به وسیله دانشمند هلندی دیگری، یعنی میخائیل یان دو خویه^۳ (۱۸۳۶-۱۹۰۹)، دنبال شد که تعبیر اشتباہ‌آمیز او از روابط فاطمیان با قرمطیان را عموماً پذیرفتند.^[۷۹] همچنین، برای اولین بار تاریخی درباره فاطمیان نوشته شد که، به‌هرحال، تالیفی مبتنی بر چند وقایع نامه مختلف عربی بود.^[۷۳] و همچنین، چند اثر تازه درباره دروزها منتشر شد.^[۷۴]

برداشت و طرز تلقی دوسایی از اسماعیلیه و نزاریان و تفسیر و تعبیر فون هامر از تاریخ نزاری همچنان عوامل تعیین‌کننده‌ای بودند برای چشم‌انداز و دیدگاهی که خاورشناسان اروپایی هر اشاره و ارجاعی را که درباره اسماعیلیان گرد می‌آوردند، در آن چهارچوب قرار می‌دادند. به این ترتیب، خاورشناسان عمر دوباره به افسانه‌هایی دادند که درباره اسماعیلیان رواج داشت. در نتیجه، با آنکه پیشرفتی به آهستگی حاصل شده بود، تصویر مخدوش و کثرومژ از اسماعیلیان، که منعکس‌کننده تصویر غلط پیشینیان از آنان بود، همچنان تا دهه‌های آغازین قرن بیستم در نوشه‌های هر آن‌کس که به این موضوع علاقه‌مند بود حفظ شد؛ از جمله حتی خاورشناس بزرگی چون ادوارد گرنویل براون^۴ (۱۸۶۲-۱۹۲۶) که به اختصار تحقیقات پیشینیان خود را در کتابش آورده بود.^[۷۵] این نبایستی مایه تعجب و شگفتی شود، زیرا منابع اسماعیلی محدودی در دسترس خاورشناسان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست قرار داشت.

نخستین منابعی که در ارتباط با اسماعیلیه در غرب شناخته شد، دست‌نویس‌های آثار دروزی بود که در قرن هجدهم از سرزمین‌های «شرق مدیترانه» به «كتابخانه سلطنتی»^۵ و، سپس، دیگر کتابخانه‌های مهم اروپایی راه یافتند.^[۷۶] همین‌طور نخستین دست‌نویس‌های اسماعیلی که خاورشناسان از وجود آنها آگاه شدند، از شام به غرب

1. Charles François Defrémy

2. Reinhart Dozy

3. Michael Jan de Goeje

4. Edward Granville Browne

5. Bibliothèque Royale

رسید؛ نخستین ناحیه‌ای که مورد توجه علاقه‌مندان به تحقیقات اسماعیلی قرار گرفت، ژان باپتیست ل. ژ. روسو^۱ (۱۸۲۰-۱۸۳۱)، سرکنسول فرانسه در حلب از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۶ که سال‌ها مقیم خاور نزدیک بود و نیز به مطالعات شرقی علاقه داشت و دارای ارتباط حرفة‌ای نزدیک با سیلوستر دو ساسی بود، نخستین کسی بود که توجه خاورشناسان اروپایی را به وجود اسماعیلیان معاصر و نیز سنت‌ها و ادبیات محلی آنان جلب کرد. در ۱۸۱۰، وی رساله‌ای درباره نزاریان شامی روزگار خود، حاوی تفصیلات جالب بسیاری درباره تاریخ، اجتماع، و مذهب آنان، منتشر کرد؛ تفصیلاتی که تنها می‌توانست از راه تماس مستقیم با خود نزاریان به دست آمده باشد.^[۷۶] این رساله یا تذکره در اروپا شهرت زیادی کسب کرد به ویژه از آن جهت که دو ساسی با آن ارتباط داشت. روسو همچنین اطلاعاتی درباره نزاریان ایران به اروپاییان داد. وی در سال‌های ۱۸۰۷-۱۸۰۸ به عنوان عضو هیئتی فرانسوی به دربار دومین پادشاه قاجار، فتحعلی شاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴)، به ایران سفر کرد و مدامی که در ایران بود درباره اسماعیلیان این کشور تحقیق کرد. روسو در نهایت تعجب دریافت که تعداد زیادی از اسماعیلیان در ایران زندگی می‌کنند و هنوز امام خود را، از اعقاب اسماعیل بن جعفر، دارند؛ نام این امام شاخدلیل الله بود. همچنین به وی گفته شد که این امام در کهک، دهکده کوچکی در نزدیکی محلات، سکنا دارد و پیروانش، از جمله اسماعیلیان هندی که به طور منظم از سواحل گنگ به زیارت او می‌آیند تا آنان را برکت دهد، تقریباً چون خدایی او را ستایش می‌کنند. در ۱۸۲۵، شرح و روایت روسو تأیید شد و جزئیات تازه‌ای به وسیله جیمز بیلی فریزر^۲ (۱۷۸۲-۱۸۵۶)، سیاح اسکاتلندي که در مسیر سفرش از میان ایران، در ۱۸۲۲، درباره اسماعیلیان مطالبی شنیده بود، بر آن افزوده گشت.^[۷۷]

روسو نقش پیشترانه دیگری نیز در تدارک اسناد و مدارک دست اول و مستقیم اسماعیلی برای اروپاییان بازی کرد. این سیاستمدار، که حرص و لمع زیادی به گردآوری دستنویس‌های شرقی داشت و، در سال‌های ۱۸۲۰، ۷۰۰ مجلد از دستنویس‌های مجموعه اختصاصی خود را به نام جدید التأسیس آسیایی در سن‌پطرزبورگ فروخته بود، اثر ناشناخته‌ای درباره اسماعیلیه از مصیاف، از مراکز مهم اسماعیلیه در شام، فراچنگ آورد. این دستنویس عربی، شامل قطعاتی درباره معتقدات دینی نزاریان، در واقع اندک‌زمانی بعد از آنکه اسماعیلیان مورد حمله همسایگان نصیری خود در ۱۸۰۹

قرار گرفته و اموال آنان تاراج شده بود، به وسیله خاورشناس و پژوهنده سویسی، ژان لوئی بورکهارت^۱ (۱۸۱۷-۱۷۸۴)، که خود نیز بعضی از یادداشت‌های سفرش را درباره اسماعیلیان شام منتشر کرده بود،^[۷۸] برای روسو خریداری شده بود. در ۱۸۱۲، روسو، در اقدامی بی‌سابقه از نوع خود، برگزیده‌هایی از این دست‌نویس را ترجمه کرد و برای دو ساسی فرستاد که در پاریس منتشر شد.^[۷۹] روسو بعداً این منبع نزاری را به «انجمن آسیایی» فرستاد و متن کامل آن، به موقع خود، چاپ شد و استانی‌سلاس گویار^۲ (آن را به زبان فرانسه ترجمه کرد).^[۸۰] چند سالی بعد، این خاورشناس جوان، متن و ترجمه یک اثر نزاری دیگر را با مقدمه و یادداشت‌های ارزشمند منتشر ساخت که نخستین منبعی بود که با دربرداشتن اطلاعات تاریخی به اروپا راه پیدا کرد.^[۸۱] این دست‌نویس عربی که درباره زندگی و کارهای معجزه‌آسای راشدالدین سلطان بود، در حوالی سال ۱۲۲۴ تألیف و در ۱۸۴۸ در سوریه کشف و، سپس، به کتابخانه «انجمن آسیایی» اهدا شده بود. در اینجا بود که گویار، خود، بعد از سی سال آن را دوباره کشف کرد.^[۸۲] در این میان، چند متن اسماعیلی دیگر سرزمین سوریه به وسیله یک مبلغ مسیحی پروتستان به امریکا فرستاده شده بود.^[۸۳] اما، این کشفیات اولیه منابع و آثار اسماعیلی، که بسیار محدود و با فاصله بود، عمدتاً در پاریس که پایتخت خاورشناسی در قرن نوزدهم بود در دسترس دانشمندان و محققان قرار داشت.

اخبار و اطلاعات مستقیم درباره اسماعیلیان که منعکس‌کننده دیدگاه‌های خود آنان بود، همچنان در دسترس قرار می‌گرفت. سفرنامه ناصرخسرو، همراه با ترجمه فرانسوی آن، برای نخستین بار چاپ شد؛ همچنان که آثار پارسی دیگر این سیاح معروف و شاعر و «داعی» نامور اسماعیلی قرن پنجم/یازدهم نیز منتشر گردید.^[۸۴] در ۱۸۹۸، پل کازانووا^۳ (۱۸۶۱-۱۹۲۶) اعلام کرد که در «کتابخانه ملی» پاریس نسخه‌ای یافته است که آخرین بخش اثر دائرة المعارف‌گونه معروف یعنی رسائل اخوان الصفار ا دربردارد.^[۸۵] این خاورشناس فرانسوی، بعداً بررسی‌های مهمی درباره فاطمیان به عمل آورد. وی که قبل از هم یادداشت‌هایی سکه‌شناختی درباره نزاریان منتشر ساخته بود،^[۸۶] نخستین اروپایی است که به ارتباط رسائل اخوان الصفار با اسماعیلیان پی‌برد. قبل از آن، چند دست‌نویس از رسائل در اروپا شناخته شده بود و خاورشناس آلمانی، فریدریش دیتریتسی^۴

1. John Lewis Burckhardt

2. Stanislas Guyard

3. Paul Casanova

4. Friedrich Dieterici

(۱۸۲۱-۱۹۰۳)، بسیاری از بخش‌های رسائل را، بی‌آنکه به صبغة اسماعیلی آنها پی‌برد، منتشر ساخته بود.^[۸۷]

اکنون انواع دیگر اطلاعات درباره اسماعیلیان شروع به ظاهرشدن کرد. پیش‌تر، در قرن نوزدهم، یادداشت‌های کوتاهی به وسیله افسران بریتانیایی که از ویرانه‌های قلعه الموت یا نواحی اطراف آن دیدن کرده بودند، درباره الموت منتشر شده بود،^[۸۸] اما، ماکس فان برخم^۱ (۱۸۶۳-۱۹۲۱)، هنگامی که در ۱۸۹۵ در سوریه سفر می‌کرد، تقریباً تمام شواهد کتبی‌ای قلعه‌های نزاری شام را قرائت و بررسی کرد.^[۸۹] انواع دیگری شواهد باستان‌شناسی از دوره فاطمی قبلاً به وسیله خود فان برخم ارائه شده بود.^[۹۰] اطلاعات بسیاری درباره خوجه‌ها و نخستین امامان عصر جدید نزاری که لقب آقا خان دارند نیز طی دعوای حقوقی خاصی که به وسیله «دادگاه عالی بمیئ» تحقیق می‌شد و به اعلام حکم قضایی سال ۱۸۶۶ منجر گشت، در دسترس قرار گرفت.^[۹۱] همه این تحولات، همراه با پیشرفت در انتشار و چاپ منابع جدید اسلام و شرح و تفسیر منابع و مأخذ قدیم، راه را برای ارزشیابی جدید از اسماعیلیان هموار کرد.

در دهه‌های آغازین قرن بیستم، کشف دست‌نوشته‌های اسماعیلی در نقاط دیگر، گرچه هنوز به صورت محدود، به طور منظم‌تر آغاز شد. در ۱۹۰۳، جوزیه کاپروتی^۲ (۱۸۶۹-۱۹۱۹)، بازرگانی ایتالیایی که سی سال را در یمن گذرانده بود، مجموعه‌ای از شصت نسخه عربی را از صنعا به ایتالیا آورد. میان سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹، وی این نسخه‌ها به اضافه بیش از ۱۵۰۰ نسخه دیگر را، که از جنوب عربستان گردآورده بود، به کتابخانه آمبروزیان^۳ در میلان فروخت. هنگامی که مجموعه کاپروتی فهرست می‌شد، او جینو گریفینی^۴ (۱۸۷۸-۱۹۲۵) اسلام‌شناس میلانی، چند اثر درباره عقاید اسماعیلی در میان آنها یافت.^[۹۲] از این مهم‌تر کوشش‌های چند تن از دانشمندان و مأموران روسی بود که چون آگاه شدند جوامع اسماعیلی در قلمرو خودشان در آسیای میانه وجود دارد، سعی کردند با آنان تماس مستقیم برقرار کنند. باید یادآور شد که اسماعیلیان آسیای میانه از شاخه نزاری هستند و عمدها در پامیر غربی، در بدخشان، به سر می‌برند؛ ناحیه‌ای که در شمال و شرق رودخانه پنج، سرچشمۀ عمده علیای آموریا یا جیحون، قرار گرفته است. از سال ۱۸۹۵، این منطقه تحت ضبط و ربط شدید پایوران نظامی روسی درآمده بود؛ هرچند یک کمیسیون مرزی انگلیسی-روسی در آن سال رسماً منطقه ساحل راست رود

1. Max van Berchem

2. Giuseppe Caprotti

3. Ambrosiana Library

4. Eugenio Griffini

پنج را به خانات بخارا سپرده و، در همان حال، منطقه ساحل چپ رودخانه را به عنوان سرزمین افغان قلمداد کرده بود. در حقیقت، در سال‌های ۱۸۶۰ روس‌ها جای پای خود را در بخارا و ییگر خانات آسیای میانه محکم کرده بودند و این وضع رسمیاً در دوره حکومت عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰)، که به عنوان «امیر» بخارا تسليم قدرت امپراتوری روسیه شده بود، به رسمیت شناخته شد. در حال حاضر، بدخسان به وسیله رود جیحون میان افغانستان و تاجیکستان تقسیم شده است و اسماععیلیان نزاری در هر دو منطقه زندگی می‌کنند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که روس‌ها آزادانه در منطقه علیای جیحون سفر می‌کردند. کنت آلسکیس ا. بوبرینسکوی^۱ (۱۸۲۵-۱۹۲۷)، دانشمند روس که درباره ساکنان و خان و اشکاشم بررسی می‌کرد و از این نواحی پامیر غربی در ۱۸۹۸ دیدن کرده بود، در ۱۹۰۲ گزارش مختصراً درباره اسماععیلیانی که در نواحی آسیای میانه روس و بخارا زندگی می‌کردند، منتشر کرد.^۲ در همان سال، آ. پولوفتسف^۳، پایه‌ری که در ترکستان خدمت می‌کرد و به اسماععیلیه علاقه‌مند بود و بعداً به سمت سرکنسول روس در بمیئی منصوب شد، هنگامی که در ناحیه جیحون علیا سفر می‌کرد، نسخه‌ای از آمُ الکتاب را، که نزد اسماععیلیان آسیای میانه محفوظ مانده بود، به دست آورد. این نسخه را به سن‌پطرزبورگ برداشت و به موزه آسیایی فرهنگستان علوم امپراتوری روسیه سپرده؛ مؤسسه‌ای که در آن زمان، به رغم نامش، به یک کتابخانه تبدیل شده بود.

بعداً، در ۱۹۱۴، ایوان ا. زاروبین^۴ (۱۸۷۷-۱۹۶۴)، مردم‌شناس معروف روس و متخصص در گویش‌های تاجیکی، مجموعه کوچکی از آثار دست‌نویس اسماععیلی از نواحی غرب پامیر، یعنی شُغْنَان و روشنان، به دست آورد که، در ۱۹۱۶، آنها را به «موزه آسیایی» اهداء کرد. در ۱۹۱۸، «موزه آسیایی» مجموعه دومی از آثار اسماععیلیان نزاری که به زبان فارسی نوشته شده بود به دست آورد. این دست‌نویس‌ها نیز چند سال پیش تر به وسیله خاورشناس روس، آلساندر آلساندروویچ سمنوف^۵ (۱۸۷۳-۱۹۵۸)، از نواحی جیحون علیا تحصیل شده بودند. سمنوف پیش‌اهنگ مطالعات اسماععیلی در تاشکند بود. وی قبل از درباره بعضی از عقاید اسماععیلیان شُغْنَانی، که در ۱۹۰۱ آنان را دیده بود، پژوهش‌هایی کرده بود.^۶ جالب است که یادآور شویم مجموعه‌های زاروبین و سمنوف در «موزه آسیایی»، با آنکه در مجموع بیش از بیست قلم اصلی نیست، در آن موقع

1. Count Alexis A. Bobrinskoy

2. A. Polovtsev

3. Ivan I. Zarubin

4. Aleksandr Aleksandrovich Semenov

بزرگترین مجموعه دستنویس‌های اسماعیلی بود که در تملک یک کتابخانهٔ غربی قرار داشت.^[۹۵] ناچیزبودن تعداد کلی آثار اسماعیلی که تا سال ۱۹۲۲ خاورشناسان از آن آگاهی داشتند، در نخستین کتاب‌شناسی غربی از آثار اسماعیلی چاپ شده و چاپ نشده، که در همان سال منتشر شد، به خوبی انکاس یافته است.^[۹۶] در سال‌های ۱۹۲۰، پیشرفت اندکی در مطالعات اسماعیلی صورت گرفت، به استثنای انتشار بعضی از آثار ناصرخسرو، از جمله وجه دین او از روی نسخه‌ای که در مجموعهٔ زاروبین وجود داشت، و بررسی‌های چندی به وسیلهٔ سمنوف و ایوانوف.^[۹۷] در حقیقت، تا سال ۱۹۲۷ که مقاله «اسماعیلیه» کلمان هوار^۱ (۱۸۵۴-۱۹۲۶) در جلد دوم دائرۃ المعارف اسلام منتشر شد، هنوز مطالعات خاورشناسان اروپایی دربارهٔ این موضوع در چنبر سوء‌تعابیرها و قلب جلوه‌دارن‌های صلیبیون و اتهامات و افتراءات جدالگران و معاندان سُنّی قرون میانه گرفتار بود.

پیشرفت‌های جدید در مطالعات اسماعیلی

تحقیقات جدید در مطالعات اسماعیلی با کشف و بررسی متون اصلی اسماعیلی، به میزان زیاد، امکان تحقق یافت — مآخذ دستنویس که در مجموعه‌های خصوصی در یمن، شام، ایران، آسیای میانه، افغانستان، و جنوب آسیا وجود داشت. فتح باب در این زمینه در سال‌های ۱۹۲۰ در هند رخ داد؛ جایی که، در آن، تعداد بی‌شماری از دستنویس‌های اسماعیلی یافت شد. این امر عمدهاً نتیجهٔ کوشش‌های پیشتازانهٔ ولادیمیر ایوانوف (۱۸۸۶-۱۹۷۰) و چند محقق اسماعیلی بُهْرہ، به‌ویژه آصف علی اصغر فیضی (۱۸۹۹-۱۹۸۱)، حسین ف. هَمْدَانِی (۱۹۰۱-۱۹۶۲)، و زاهد علی (۱۸۸۸-۱۹۵۸) بود که بررسی‌های اصیل خود را بر پایهٔ مجموعه‌های خطی کتابخانه‌های خانوادگی خود قرار دادند. بعدها، بخش‌هایی از این مجموعه‌های به مؤسسات فرهنگی اهدا شدند، و به این ترتیب، در دسترس حلقهٔ بزرگتری از محققان قرار گرفت.^[۹۸] آصف فیضی که در دانشگاه کیمبریج رشته حقوق خوانده بود و از یک خانوادهٔ برجستهٔ بُهْرہ سلیمانی طبیبی در هند برآمده بود، دانشمندان و محققان جدید را از وجود یک مکتب فقهی مستقل اسماعیلی، از طریق انتشاراتِ فراوان خود، آگاه ساخت.^[۹۹] از جمله چاپ انتقادی دعائیم الاسلام قاضی النعمان، که قانون نامهٔ فقهی دولت فاطمی بود و هنوز محل رجوع اسماعیلیان طبیبی

است. حسین الهمدانی، که از خانواده‌ای برجسته از علمای داودی طبیی، که اصلی‌می‌دارند، برخاسته و از دانشگاه لندن درجهٔ دکتری گرفته بود، در انجام چند بررسی اسماعیلی بر پایهٔ دست‌نویس‌های خانوادگی خود، که در گُجرات محفوظ است، پیش‌گام بود و توجه دانشمندان را به این میراث ادبی یگانه جلب کرد.^[۱۰۰] زاهدعلی به خانواده دانشمند دیگری از بُهره‌های داودی تعلق داشت و سال‌ها، بعد از گرفتن درجهٔ دکتری خود از دانشگاه آکسفورد، مدیر «نظام کالج» در حیدرآباد بود. زاهدعلی رسالهٔ دکتری خود دربارهٔ تصحیح انتقادی دیوان شاعر اسماعیلی، ابن هانی (وفات: ۹۷۳/۲۶۲) در آکسفورد نوشت. وی همچنین نخستین مؤلفی در روزگاران جدید است که پژوهشی محققانه دربارهٔ تاریخ فاطمیان برپایهٔ منابع مختلف دست‌نویس اسماعیلی به زبان اردو منتشر ساخت.^[۱۰۱] ولادیمیر ایوانوف، که اساساً در زمینهٔ گویش‌های ایرانی آموخت دیده بود، در ۱۹۱۵ به عنوانِ دستیار گنجینهٔ دار نسخ شرقی به «موسَّهٔ آسیاَیی» ملحق شد و، در این سیمَت، سفرهای زیادی به آسیای میانه کرد و بیش از یک‌هزار نسخهٔ عربی و فارسی برای «موسَّهٔ آسیاَیی» به دست آورد. ایوانوف سرانجام، پس از آنکه کشور بومی خود، روسیه، را در ۱۹۱۷ برای همیشه ترک کرد، در بمبهی اقامت گزید و با دانشمندان بُهره، که در بالا از آنان یاد کردیم، از نزدیک بنای همکاری نهاد و موفق شد، از طریق مراتب‌هایی که در میان جامعهٔ اسماعیلیان نزاری خوده داشت، به نوشهای فارسی نزاری نیز دسترسی پیدا کند. در نتیجه، وی اولین فهرست تفصیلی آثار اسماعیلی را تألیف کرد که، در آن، ۷۰۰ عنوان جدایانه را آورد که خود بر غنای تاکنون ناشناخته و تنوع سنت‌های ادبی و عقلانی اسماعیلی گواهی می‌داد.^[۱۰۲] شروع تحقیقات جدید اسماعیلی را به راستی می‌توان تا انتشار این فهرست در ۱۹۳۳ ردگیری کرد که برای اولین بار چهارچوبی علمی برای پژوهش‌های بیشتر در این زمینهٔ جدید از مطالعات اسلامی به وجود آورد. در همان سال، ایوانوف با همکاری آصف فیضی و دیگر دوستان اسماعیلی «انجمان تحقیقات اسلامی» را در بمبهی بنیان گذاشت. چندین اثر اسماعیلی از وی در سلسلهٔ انتشارات این مؤسسه، که در ۱۹۴۶ به صورت «انجمان اسماعیلی بمبهی» درآمد، منتشر گردید.^[۱۰۳] با تأسیس «انجمان اسماعیلی» تحت حمایت سلطان محمدشاه، آقاخان سوم (۱۸۷۷-۱۹۵۷)، چهل و هشت‌مین امام اسماعیلیان نزاری، تحقیقات اسماعیلی شکوفایی عمده‌ای پیدا کرد. ایوانوف در ایجاد «انجمان اسماعیلی» نیز نقش قاطعی داشت و سلسلهٔ انتشارات مختلف «انجمان اسماعیلی» عمده‌تاً وقف تکنگاشت‌های خود او و نیز ویرایش و ترجمهٔ دست‌نویس‌های متون اسماعیلی نزاری فارسی بود.^[۱۰۴] وی، همچنین، تعداد زیادی از دست‌نویس‌ها عربی و

فارسی را برای کتابخانه «انجمن اسماعیلی» فراهم آورد. ایوانوف به نحوی خستگی ناپذیر بخش عظیمی از ادبیات و نوشه‌های موجود اسماعیلیان نزاری فارسی زبان را بازیابی، بررسی، و چاپ کرد و بی‌تردید بنیان‌گذار بلا منازع تحقیقات جدید نزاری محسوب می‌شود.

[۱۰۵] تا سال ۱۹۶۳، که ایوانوف ویرایش مفصل فهرستِ اسماعیلی خود را چاپ کرد، منابع بسیشتری شناخته شده و پیشرفت در مطالعات اسماعیلی سرعت یافته بود. علاوه بر بررسی‌های زیادی که ایوانوف و محققان پیش‌گام بهره‌و، همچنین، محققان اولیه دیگر همچون رودلف اشتروتمن (۱۸۷۷-۱۹۶۰)، لوئی ماسینینو^۱ (۱۸۸۲-۱۹۶۲)، ماریوس کانارد^۲ (۱۸۸۸-۱۹۸۲)، و پاول کراوس^۳ (۱۹۰۴-۱۹۴۴) به عمل آورده بودند، متون اسماعیلی زیادی اینک به صورت علمی و انتقادی ویرایش می‌شد و زمینه را برای پیشرفت بیشتر در این زمینه فراهم می‌آورد. در این زمینه، به‌ویژه باید از متون دوران فاطمی و روزگاران بعد از آن که هانری کربن (۱۹۰۲-۱۹۷۸) ویراسته و با ترجمه فرانسوی و مقدمه‌های تحلیلی همزمان در تهران و پاریس، در سلسله انتشارات گنجینه «نوشه‌های ایرانی» خود، منتشر کرده و، همچنین، متون اسماعیلی فاطمی که دانشمند مصری محمد کامل حسین (۱۹۰۱-۱۹۶۱) در «سلسله محظوظات الفاطمیه» خود در قاهره به چاپ رسانیده است یاد کرد. در این میان، عده‌ای از محققان روسی، به‌ویژه آندرئی ا. برتلس^۴ (۱۹۲۶-۱۹۹۵) و لیودمیلا و. استروئوا^۵ (۱۹۱۰-۱۹۹۳)، علاقه‌مندی پیشین سمنوف و دیگر هقطاران خود را در تحقیقات اسماعیلی حفظ کردند؛ هرچند اغلب خود را در چهارچوب منازعه طبقاتی مارکسیستی محدود ساختند.

در سوریه، عارف تامر (۱۹۹۸-۱۹۲۱)، از جامعه کوچک نزاری محمدشاهی در آن سرزمین، متون اسماعیلی‌ای را که منشأ سوری داشتند در دسترس دانشمندان قرار داد – هرچند اغلب به صور مخدوش – و، همچنین، همکار قاسم شاهی نزاری او، مصطفی غالب (۱۹۲۲-۱۹۸۱)، همین کار را کرد. در همان زمان، چند دانشمند مصری مانند حسن ابراهیم حسن (۱۸۹۲-۱۹۶۸)، عبدالمنعم ماجد (۱۹۲۰-۱۹۹۹)، جمال الدین الشیّال (۱۹۱۱-۱۹۶۷)، و محمد جمال الدین سرور (۱۹۱۱-۱۹۹۲) آثار بیشتری در بررسی‌های فاطمی پدید آوردن. خود ایوانوف و نیز برنارد لویس قبلًا تحقیقات مهمی درباره پیشینه و

1. Rudolf Strothmann

2. Louis Massignon

3. Marius Canard

4. Paul Kraus

5. Henry Corbin

6. Andrey E.Bertel's

7. Lyudmila V. Stroeva

زمینهٔ اسماعیلی حکومت فاطمی به عمل آورده بودند. در این میان، ایو مارکت^۱ (۱۹۱۱-۲۰۰۸) عزم کرده بود که عمری را صرف بررسی اخوان الصفا و رسائل آنان کند. بعداً، آلساندرو بوزانی^۲ (۱۹۲۱-۱۹۸۸) و شاگرد او در دانشگاه ناپل، یعنی کارملا بافیونی^۳، از میان دیگر شاگردان، به مطالعهٔ اخوان الصفا کمک کردند و، در همان حال، عباس همدانی به طرح فرضیهٔ تمایز خود از مؤلفان و زمانِ نگارش رسائل اخوان الصفا در مجموعه‌ای از مقالات پرداخت.

تاسال‌های ۱۹۵۰ مطالعات اسماعیلی بدان جا رسیده بود که مارشال ج. س. هاجسُن (۱۹۲۲-۱۹۶۸) را قادر ساخت که نخستین بررسی جامع و محققانه را دربارهٔ جامعهٔ نزاری دورهٔ الموت، که متأسفانه عنوانی گمراه‌کننده یعنی «فرقة حشاشين» داشت، ارائه دهد. به‌زودی محققانی که نمایندهٔ نسل جوانی از پژوهندگان بودند، به‌ویژه ساموئل میکلوس استرن^۴ (۱۹۲۰-۱۹۶۹) و ولفرد مادلونگ^۵، پژوهش‌های اصیل و عمده‌ای، به‌ویژه دربارهٔ اسماعیلیان نخستین و ارتباطاتشان با قرمطیان جدایی طلب (جُددین)، به عمل آورdenد. مادلونگ همچنین ماحصل وضع فعلی تحقیق دربارهٔ تاریخ اسماعیلیه را در مقالهٔ خود به نام «اسماعیلیه»، که در ۱۹۷۳ در ویرایش جدید دائرةالمعارف اسلام به چاپ رسید، جمع‌بندی کرد. طی چند دههٔ اخیر، بر اثر کوشش‌های نسل دیگری از محققان، از جمله اسماعیل قربان حسین پوناوala، هایتنس هالم^۶، پُل ا. واکر^۷، عظیم نانجی، تیری بیانکیس^۸، کریستیان ژامبے^۹، میکائیل برت^{۱۰}، یاکوف لاف^{۱۱}، فرهت دشراوی، و محمد یعلاؤی، که بعضی از آنان متخصص مطالعات فاطمی هستند، تحقیقات اسماعیلی با گام‌هایی سریع پیش رفته است. پیشرفت جدید در کشف و بررسی متون اسماعیلی به‌خوبی در فهرست بـیادماندنی پروفسور پوناوala، که حدود ۱۳۰۰ عنوان را به قلم بیش از ۲۰۰ مؤلف شناسایی کرده، انعکاس یافته است.^[۱۰/۷] در این میان، سنت سنت پیش خوجه‌های نزاری، چنان‌که در ادبیات عبادی آنان، گنان، منعکس شده است، زمینهٔ تخصصی دیگری برای پژوهش در مطالعات اسماعیلی گشت. اکنون متنهای اسماعیلی بسیاری با ویرایش انتقادی چاپ شده است و، در همان حال، تعداد روزافزونی بررسی‌های ثانوی دربارهٔ وجود مختلف کیش اسماعیلی به وسیلهٔ دست‌کم سه نسل

1. Yves Marquet

2. Alessandro Bausani

3. Carmela Baffioni

4. Samuel Miklos Stern

5. Heinz Halm

6. Paul E. Walker

7. Thierry Bianquis

8. Christian Jambet

9. Michael Brett

10. Yaacov Lev

پی‌درپی از محققان به عمل آمده است که در کتاب‌شناسی فراهم آورده این مؤلف ذکر شده‌اند.^[۱۰۸]

پیشرفت جدید در مطالعات اسماعیلی از به‌دست‌آمدن، یا در دسترس قرار گرفتن، نسخ و دست‌نویس‌های آثار اسماعیلی، از جمله آنها که در تملک کتابخانه‌های دانشگاه امریکایی بیروت و دانشگاه توبینگن، از میان کتابخانه‌های بسیار دیگر، بوده، پیوسته نیروی تازه‌ای یافته است. مجموعه‌های بزرگ دست‌نویس‌های عربی در کتابخانه‌های بُهْرَه‌های داودی طبی در سورات، در گُجرات، و بمبئی (مومبای)، که تحت نظارت شدید رهبر آن جامعه قرار دارند، عموماً از دسترس محققان دور مانده‌اند. اکثر منابع خطی وسیع اسماعیلی، که نزد اسماعیلیان آسیای میانه محفوظ مانده، اکنون در دسترس قرار گرفته است. به عنوان نمونه، صدھا دست‌نویسی که به طور خصوصی نزد نزاریان بدخشان تاجیکستان وجود داشت، در سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۶۲ کشف شد.^[۱۰۹] در سال‌های ۱۹۹۰، نسخه‌های بسیاری در شُغْنان و دیگر نواحی بدخشان، بر اثر کوشش‌های « مؤسسه مطالعات اسماعیلی »، شناسایی شد که اکنون دارای بزرگ‌ترین مجموعه دست‌نویس‌های اسماعیلی در مغرب زمین است.^[۱۱۰] امید می‌رود پژوهش در مطالعات اسماعیلی، اکنون که خود اسماعیلیان به نحو روزافزونی به مطالعه و بررسی تاریخ و میراث فرهنگی خود علاقه‌مند شده‌اند، با قدم‌های سریع‌تری ادامه یابد. در این زمینه، « مؤسسه مطالعات اسماعیلی »، که در ۱۹۷۷ به وسیله عالی‌جاه پرنس کریم‌آقا خان چهارم، چهل‌ونهمین و امام حاضر اسماعیلیان نزاری، در لندن تأسیس شد، کمک‌های عده‌ای می‌کند. در حال حاضر، این مؤسسه نقطه ارجاع و مرکز مطالعات اسماعیلی است و، در همان حال، خود سهم زیادی را از طریق انواع برنامه‌های پژوهشی و انتشاراتی، از جمله « سلسله انتشارات میراث اسماعیلی » و « سلسله انتشارات متون و ترجمه‌های اسماعیلی »، و نیز گذاشتن مأخذ و منابع اسماعیلی در دسترس دانشمندان و محققان در سراسر جهان، بر دوش می‌کشد.^[۱۱۱]